

کتاب: چگونه می‌توان خدا را یافت؟

نوشته: بیلی گراهام

ترجمه: ط. میکائیلیان

فصل اول: خدا

«آیا عمق‌های خدا را می‌توان دریافت نمود؟» (ایوب ۱۱: ۷). خدا کیست؟ چگونه است؟ چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که وجود دارد؟ آغاز او از کجاست؟ آیا می‌توانیم او را بشناسیم؟ هرکس این سؤالات را یا با صدای بلند و یا از خود پرسیده است. زیرا ما نمی‌توانیم به دنیای خارج خود نگاه کنیم و از وجود خالق غافل باشیم. هر روز با معجزه حیات و معمای مرگ روبه رو می‌شویم. هر روز درختان گل‌دار پرشکوه را می‌بینیم و عظمت آسمان پرستاره و بزرگی کوه‌ها و دریاها را مشاهده می‌کنیم. چه کسی آنها را ساخته است؟ به وجودآورنده قوه جاذبه زمین که در اثر آن همه چیز در جای خود قرار می‌گیرد چه کسی است؟ کیست که روز و شب را به وجود آورده و فصل‌های مناسب در سال را مرتب کرده است؟ تنها جواب قانع‌کننده‌ای که می‌توان به سؤالات فوق داد این است که تمام این چیزها و بسیاری چیزهای دیگر را خدای بزرگ به وجود آورده است. همان طوری که ساعت، سازنده‌ای دارد به همان طریق دنیای منظم و مرتب ما سازنده بزرگی دارد که ما او را خدا می‌خوانیم و با اسم او تمام افراد بشر آشنایی دارند. از ابتدای کودکی نام او بر زبان ما بوده است. کلام خدا اعلام می‌کند خدایی که درباره او صحبت می‌کنیم و درباره او سرود می‌خوانیم خدایی که تمام برکات از او جاری می‌شود همان خدایی است که این دنیا را خلق فرمود و ما را در آن قرار داد.

ولی ممکن است کسی سؤال کند این خدا کیست؟ او کجاست؟ ما همگی اسم او را می‌دانیم. هنگام روبه رو شدن مشکلات و وسوسه‌ها نام او را بر زبان می‌آوریم. بسیاری از ما کوشش می‌کنیم که فکرمان هر لحظه با او مشغول باشد. عده‌ای می‌گویند که نمی‌توانند به وجود او ایمان داشته باشند و عقیده دارند که خدایی وجود ندارد. عده‌ای دیگر اظهار می‌دارند خدا را برای من توضیح دهید شاید او را قبول کنم! اگر شما هم این طور بوده‌اید یعنی در تمام عمر خود درباره خدا شنیده و راجع به او صحبت کرده‌اید ولی منتظرید که يك نفر خدا را برای شما توضیح دهد تا بتوانید کاملاً به او ایمان آورید، اجازه فرمایید با هم ببینیم کتاب مقدس درباره خدا چه می‌گوید.

اکنون که در تاریخ جهان دوره‌ای بحرانی طی می‌شود هر شخصی باید در جستجوی جواب این مسئله باشد: خدا چگونه است؟ هر انسانی باید این سؤال را بکند و جواب صحیح را بیابد. هر کس باید بدون هیچ شك و تردید بداند خدا کیست و چه کارهایی انجام می‌دهد. ریشه تمام مشکلات و ناراحتی‌های ما این است که خدا را نمی‌شناسیم و از اطاعت او سرپیچی می‌کنیم. چگونه انسان نقشه خدا را نمی‌داند، به همین دلیل جهان دچار آشوب و هرج و مرج شده است. چون انسان مایل نیست قوانین الهی را بیاموزد و اطاعت کند، روح‌های ما این چنین گران‌بار و دردمند شده است! بنابراین بیاییم درباره او هر چه می‌توانیم بیاموزیم. برای این که درباره خدا چیزی بیاموزیم به کجا برویم؟ چه کسی می‌تواند حقیقت را به ما نشان دهد؟ آیا همه ما موجودات محدود و فانی نیستیم؟ آیا خدا بر روی زمین کسی را تعیین کرده است که حقایق الهی را در زمان حاضر به راستی بیان کند؟ خیر شخصی که این کار را می‌توانست انجام دهد

دو هزار سال قبل زندگی می‌کرد و ما او را بر صلیب کشیدیم و کشتیم! پس جواب سؤال خود را از چه کسی بشنویم؟ ممکن است از محققین و دانشمندان سؤال کنیم. آنها جواب خواهند داد که او علت العلل تمام موجودات و حیات است. تمام موجودات زنده با خدا یکی هستند و حیات و زندگی هم، از وجود الهی او سرچشمه می‌گیرد. آنها خواهند گفت که شما می‌توانید خدا را حتی در کوچک‌ترین قطره آب و هم چنین در آسمان مشاهده کنید.

اگر از يك فیلسوف سؤال کنید به شما خواهد گفت که خدا قدرت و نیروی اصلی و لایتغیری است که در پس خلقت وجود دارد. او محرك اصلی و بزرگی است که جهان را به حرکت می‌آورد. قدرتی است بی‌ابتدا و بی‌انتهای فیلسوف به شما خواهد گفت که هر قسمتی از حیات و هر نوع زیبایی مظهری است از قدرت وی که از او جاری می‌شود و به سوی او برمی‌گردد. اگر بیشتر سؤال کنیم ممکن است بگویند که خدا قادر مطلق و کل در کل است و شاید انسان نتواند بیش از این درباره او اطلاعی داشته باشد. خدا را به انواع مختلف تعریف و توجیه کرده‌اند. هر کشوری، هر نژادی، هر خانواده‌ای و هر فردی سعی کرده است این وجود بزرگ را که بر کائنات حکمرانی می‌کند توجیه نماید. در تمام ادوار بشر در جستجوی خالق بوده که کارهایش را می‌دیده ولی او را نمی‌شناخته است. کدام يك از این عقاید و توجیهات مختلف صحیح است؟ ما کدام يك از این نظریه‌های فراوان را باید بپذیریم؟ آیا از کسانی که ادعا می‌کنند حقیقت را یافته‌اند باید پیروی کنیم؟

خدا خود را در کتابی که ما آن را کتاب مقدس می‌خوانیم ظاهر فرموده است. اگر ایمان داشته باشیم که کتاب مقدس خدا را ظاهر کرده است در آن صورت فکرمان کاملاً قانع و قلبمان از اطمینان لبریز خواهد گردید. می‌توانیم مطمئن باشیم که جواب صحیح را یافته‌ایم و در راه شناسایی و درک ماهیت و صفات واقعی خدا قدم برمی‌داریم. در کتاب مقدس خدا خود را به صدها طریق ظاهر می‌فرماید و اگر کتاب مقدس را با همان دقتی که روزنامه می‌خوانیم به طور مرتب مطالعه کنیم و به همان اندازه‌ای که با قهرمانان معروف ورزش آشنایی داریم، بهتر از آن با خدا نیز آشنایی خواهیم داشت و درباره او کسب اطلاع خواهیم کرد. همان طوری که يك جواهر دارای تراش‌های زیادی است، جلوه‌ها و طرز ظهور و مکاشفه خدا هم جنبه‌های مختلف دارد و کتاب‌های متعددی لازم است تا این منظور برآورده شود. در این کتاب مختصر فقط به چهار جنبه مهم و مکاشفه خدا اشاره خواهیم کرد که همیشه باید به یاد داشته باشیم:

اول- کتاب مقدس اعلام می‌کند که خدا روح است. وقتی عیسی با زن سامری سخن می‌گفت درباره خدا این حقیقت را اظهار فرمود: «خدا روح است» (یوحنا ۴: ۲۴). وقتی کلمه روح را می‌شنوید چه چیزی به نظرتان می‌آید؟ از این کلمه چه تصویری در ذهن شما ایجاد می‌شود؟ آیا توده‌ای از بخار به نظرتان می‌رسد که در آسمان سرگردان است؟ آیا روح آن چیزی است که بچه‌ها از آن می‌ترسند و نام آن را لولو گذاشته‌اند؟ آیا روح به نظر شما شکل و معنایی ندارد؟ وقتی عیسی فرمود خدا روح است مقصودش چه بود؟ برای این که بفهمیم «روح» واقعا چیست و مقصود عیسی از استعمال این کلمه چه بود، باید دوباره به کتاب مقدس مراجعه کنیم و قسمتی را در نظر بگیریم که مسیح بعد از زنده شدن می‌فرماید: «دست بر من گذارده ببینید زیرا که روح، گوشت و استخوان ندارد چنان که می‌نگردد در من است» (لوقا ۲۴: ۳۹). پس می‌توانیم مطمئن باشیم که روح بدن ندارد و در واقع کاملاً خلاف بدن است ولی با وجود این هم وجود دارد و هم دارای قدرت است. فهمیدن این موضوع برای ما مشکل است زیرا سعی می‌کنیم این حقایق را با فکری که بدن محدودش کرده درک کنیم. چون ما انسان‌ها بینایی اصلی خود را که خدا به ما عطا فرموده بود از دست داده‌ایم، نمی‌توانیم شکوه و عظمت روح را که

این قدر از ما بالاتر است درك كنيم! تا كلمه «روح» را می‌شنویم فوراً كوشش می‌كنیم آن را تا به مقیاس كوچك و كوتاه فكر خود تنزل دهیم. مثل این است كه بخواهیم عظمت و شكوه پرهیبت اقیانوس را برای شخصی توضیح دهیم كه آبی بزرگتر از آب گودال گل‌آلود ندیده است. چنین شخصی چگونه می‌تواند تصور كند كه دریا چیست؟ چنین شخصی كه به آب كم عمق و تیره‌رنگ نگاه می‌كند، چطور ممكن است درك كند كه عمق بی‌حد اقیانوس چیست و چه مخلوقات عجیبی در آن وجود دارد و قدرت پرموج و بی‌رحم طوفان اقیانوس چه می‌باشد و یا زیبایی فوق تصور اقیانوس آرام چه معنایی دارد! شخصی كه به آب كم عمق نگاه می‌كند از معنا و مفاهیم فوق بی‌خبر است. به چه زبان ممكن است تصور كامل دریای پرقدرت را برای این شخص مجسم كرد؟ چطور می‌توانید ثابت كنید كه چنین چیز عجیبی واقعا وجود دارد؟

به همین طریق هم برای ما مشكل است كاملا بفهمیم مقصود عیسی از این كه می‌فرماید «خدا روح است» چیست! عیسی اطلاع كامل داشت و فكر او مانند ما فقط گودال كم عمق زندگی را نمی‌دید. او از قلمرو غیر محدود روح باخبر بود و برای این به جهان آمد تا اندازه‌ای ما را با عجایب و تسلی و صلح و آرامش این عالم نامرئی آشنا سازد. البته می‌دانیم كه روح محدود به بدن نیست. روح را نمی‌توان مانند بدن ملبس ساخت. روح مانند بدن تغییر نمی‌كند. كتاب مقدس اعلام می‌كند كه خدا روح است و محدود به بدن نمی‌باشد. محدود به شكل مخصوصی نیست و حد و حصری ندارد. او بی‌مقیاس است و با چشم جسمانی نمی‌توان او را دید. كتاب مقدس می‌فرماید كه چون خدا نامحدود است بنابراین می‌تواند در آن واحد در همه جا حاضر باشد و همه چیز را بشنود و ببیند و هر چیز را بداند. چون خودمان محدودیم، سعی می‌كنیم خدا را هم مانند خود محدود سازیم. حتی منكر این موضوع می‌شویم كه خدا می‌تواند کارهایی انجام دهد كه ما قدرت انجام آنها را نداریم. گاهی نزد خود استدلال می‌كنیم كه چون ما نمی‌توانیم در آن واحد همه جا باشیم خدا هم قادر به این كار نیست! تقریبا شبیه شخصی هستیم كه تعریف اقیانوس را شنیده باشد و به ساحل دریا برود و چند قطره آب در دست خود نگه دارد و با حیرت و تعجب بگوید آه بالاخره اقیانوس را به دست آوردم. اقیانوس را در دست خود گرفته‌ام و مال من است! البته صحیح است كه او جزیی از اقیانوس را در دست دارد. در عین حال ممكن است دیگران هم در هزاران ساحل دیگر قطراتی از همان آب را جزء اموال خود بدانند. میلیون‌ها نفر می‌توانند به ساحل دریا بیایند و دست خود را با آب پر سازند. هر كس می‌تواند هر قدر مایل است بردارد، باز هم اقیانوس لایتغیر خواهد ماند و قدرت و نیروی آن كم نخواهد شد و حیاتی كه در اعماق بی‌مقیاسش وجود دارد عوض نمی‌شود، در حالی كه احتیاج تمام کسانی را كه در سواحل متعدد آن قرار گرفته‌اند، كاملا و بی‌دریغ برآورده می‌سازد.

خدا هم همین طور است. او می‌تواند در يك زمان معین در همه جا باشد و دعای همه کسانی را كه به نام مسیح دعا می‌كنند بشنود و می‌تواند با قدرت معجزه‌آسای خود ستارگان را در جای معین نگاه دارد و از زمین نباتات را برویاند و ماهیان دریا را به شنا آورد. خدا هیچ حد و حدودی ندارد و حكمت او را انتهایی نیست. قدرت او بی‌انتهاست. مهر و محبت او بی‌حد است و رحمت و شفقتش بی‌پایان. اگر شما تاكنون سعی کرده‌اید كه خدا را محدود سازید از حالا به بعد باید از این كار خودداری كنید. سعی نكنید او و کارهایش را به مكان و منطقه‌ای معین محدود سازید. شما هیچ‌گاه اقیانوس را محدود نمی‌سازید. هیچ‌گاه به این فكر نمی‌افتید كه مسیر ماه را تغییر دهید یا زمین را از حرکت وضعی خود باز دارید! اگر چنین است پس چقدر احمقانه خواهد بود كه سعی كنیم خدایی را كه خالق و اداره‌كننده تمام این عجایب است، محدود سازیم؟ من بسیاری از چیزها را مدیون مادرم هستم. یکی از مهم‌ترین بركات رسیده به من این است كه وقتی ده ساله بودم، به من تعلیم داد «خدا روح است و نامحدود و ابدی و لایتغیر»، این جمله همیشه در خاطر من بوده است. وقتی يك نفر قلبا ایمان داشته باشد كه خدا روحی است

نامحدود و ابدی و لایتغیر پس اشتباهها خدا را محدود نخواهد ساخت. دیگر شك نخواهیم داشت که او قادر است حتی کارهایی را که از عهده ما خارج است، انجام دهد.

عده‌ای تردید دارند که کتاب مقدس کلام واقعی خداست و علت اصلی تردید آنها این است که نمی‌خواهند صفاتی را به خدا نسبت دهند که خودشان فاقد آن هستند. اگر شما درباره کتاب مقدس دچار شك شده‌اید دوباره به آن مراجعه فرمایید و آن را مانند شخصی بخوانید که تمام عمر به گودال گل‌آلود نگاه می‌کرده ولی اکنون برای اولین بار چشمش به اقیانوس افتاده است. شاید برای اولین بار تا اندازه‌ای متوجه شوید که خدا چه قدرت نامحدودی دارد. شاید برای اولین بار او را آن طور که هست درک کنید. اگر خدا آن طور که عیسی می‌طفرماید روح باشد دیگر مشکل نیست بدانیم که او بر تمام امور واقف است و بر کارهای بشر نظر دارد و با الهام او پیغمبران کتاب مقدس را نوشته‌اند. وقتی واقعا بفهمیم خدا چگونه است، هر چیزی در جای مناسب خود قرار خواهد گرفت.

دوم- کتاب مقدس می‌فرماید که خدا شخصیت دارد. در کتاب مقدس جملات ذیل بسیار تکرار می‌شود: «خدا دوست دارد»، «خدا می‌فرماید»، «خدا این کار را انجام می‌دهد»، هر چیزی را که به شخص نسبت می‌دهیم می‌توانیم به خدا هم نسبت دهیم. شخص هم احساس دارد و هم فکر می‌کند، میل و علاقه دارد و شخصیت خود را بروز می‌دهد. ما بر روی زمین شخصیت را به بدن محدود می‌سازیم. فکر محدود ما نمی‌تواند تصور کند که بدون گوشت و استخوان ممکن است شخصیت را مجسم کرد. می‌دانیم که شخصیت ما برای همیشه مثل حالا در داخل بدن محبوس نخواهد بود. می‌دانیم که هنگام مرگ شخصیت ما بدن را ترک خواهد کرد و به سوی مقصدی که در انتظار ماست خواهد رفت. ما تمام حقایق فوق را می‌دانیم ولی در عین حال قبول آنها برای ما مشکل است. ای کاش همه متوجه می‌شدیم که شخصیت نباید حتما شبیه یک چیز مادی باشد. خدا محدود به بدن نیست ولی در عین حال شخصیت دارد. او احساس دارد، فکر می‌کند، دوست می‌دارد، می‌بخشد و در مشکلات و سختی‌های روزانه با ما همدردی می‌کند.

سوم- کتاب مقدس اعلام می‌کند نه فقط روح است و شخصیت دارد بلکه وجودی است مقدس و عادل. از اول کتاب مقدس تا آخر آن خدا خود را خدای مقدس اعلام می‌کند. او واقعا کامل و در هر مورد بی‌نقص است. او به قدری مقدس است که نمی‌تواند به انسان گناهکار نزدیک شود و خیلی پاک‌تر از آن است که بتواند زندگی گناه‌آلود را تحمل کند. او خدای مقدس و کامل است. اگر می‌توانستیم واقعا مجسم کنیم که عدالت پر جلال او چیست، چه تغییر بزرگی در زندگی فردی و ملی ما به وجود می‌آمد! اگر فقط یکبار متوجه می‌شدیم که چه شکاف عمیق و وسیعی بین انسان گناهکار و خدای عادل وجود دارد، دنیای ما در يك شب عوض می‌شد. کتاب مقدس اعلام می‌دارد که خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست. تنها وجود متعال اوست که بدون لکه و عیب می‌باشد. درک این حقیقت برای انسان ناقص مشکل است. ما که در هر موردی دچار خطا و ضعف می‌شویم مشکل است بتوانیم قدوسیت بی‌انتهای خدا را در نظر مجسم کنیم ولی اگر بخواهیم کتاب مقدس را بفهمیم و مورد استفاده قرار دهیم حتما باید قدوسیت خدا را درک کنیم.

در سرتاسر کتاب مقدس شکافی که انسان ناقص را از خدای کامل جدا می‌سازد مورد بحث قرار گرفته است به همین علت که خیمه اجتماع و معبد به دو قسمت یعنی قدس و قدس الاقداس تقسیم شده بود. به همین دلیل بود که اگر گناهکاری می‌خواست به خدا نزدیک شود باید قربانی بیاورد. به همین دلیل بود که که کاهنانی معین شده بودند تا بین خدا و مردم واسطه شوند. به

همین دلیل بود که در کتاب لاویان قوانین متعددی در مورد احترام از ناپاکی مقرر شده بود و در جشن‌های متعدد قوم اسرائیل، خدا سعی می‌کرد آنها را از بت‌پرستان جدا سازد. پاکی و قدوسیت خدا باعث ایجاد نظم در تمام اصول الهی می‌شود. کتاب مقدس می‌فرماید که سلطنت خدا بر پایه پاکی و قدوسیت قرار دارد. به علت مقدس بودن خداست که چنین فاصله و شکاف عمیقی بین خدا و گناهکار وجود دارد. کتاب مقدس می‌فرماید گناهان ما، ما را از خدا جدا کرده و به طوری از او جدا شده‌ایم که صورت او از ما مخفی است و وقتی او را می‌خوانیم به ما توجهی نمی‌فرماید. خدا پاکتر از آن است که شرارت را بپسندد و مقدس‌تر از آن است که با گناه کوچک‌ترین رابطه‌ای داشته باشد. پیش از آن که بشر مرتکب گناه شود خدا با بشر معاشرت و دوستی داشت، اکنون این رابطه تیره گردیده و تمام وسایل ارتباط خدا با انسان غیر از عیسی مسیح قطع شده است. انسان فقط به وسیله عیسی مسیح می‌تواند دوباره با خالق خود رابطه صمیمی داشته باشد.

انسان گناهکار قدرت ندارد خود را عوض کند و نمی‌تواند با زبان پرگناه خود سخنانش را به سمع مقدس خدا برساند. اگر خدا بر اثر لطف و مهربانی بی‌حد خویش پسر خود را به جهان نمی‌فرستاد تا واسطه‌ای بین او و انسان باشد، بشر تا ابد گناهکار باقی می‌ماند. قدوسیت خدا علت مرگ مسیح را واضح می‌سازد. قدوسیت خدا ایجاب می‌کرد که گناه کاملاً محو شود ولی محبت خدا باعث شد که عیسی مسیح برای گناه بشر مجازات شود و نجات را فراهم فرماید چون خدایی را که می‌فرستیم، خدای پاک و مقدس و خدای دست‌نکار و عادل است. او فرزند یگانه خود را برای ما فرستاد تا بتوانیم به او نزدیک شویم ولی اگر ما این بخشش را رد کنیم و اگر قوانین او را اطاعت نکنیم، در موقع مجازات نمی‌توانیم از او کمک بخواهیم!

چهارم- خدا مهر و محبت است. بسیاری کلام خدا را مطالعه نمی‌کنند و صفات الهی را درک نمی‌نمایند، بنابراین نمی‌دانند «خدا محبت است» (اول یوحنا ۴: ۸). وقتی لغت «محبت» را به کار می‌بریم، اغلب نمی‌دانیم مقصود چیست. کلمه محبت و دوست داشتن یکی از کلماتی است که در زبان ما با سوء تعبیر زیادی به کار می‌رود. این لغت برای پست‌ترین و در عین حال عالی‌ترین روابط بشری به کار می‌رود. می‌گوییم دوست داریم مسافرت کنیم، دوست داریم شیرینی و شکلات بخوریم، اتومبیل تازه خود را دوست داریم و رنگ تازه اتاق خود را دوست داریم. اغلب می‌گوییم همسایگان خود را دوست داریم ولی ما فقط به حرف قناعت می‌کنیم و به عمل نمی‌پردازیم! پس تعجب ندارد که ما انسان‌ها نمی‌توانیم کاملاً بفهمیم مقصود کتاب مقدس از این که می‌گوید «خدا محبت است» چیست. اشتباه نکنید و نگویید که چون خدا محبت است پس همه چیز بسیار شیرین و خوب و زیبا و هیچ کس برای گنااهش تنبیه نخواهد شد. قدوسیت خدا ایجاب می‌کند که گناهکار مجازات شود ولی محبت خدا باعث شده که خدا راهی برای نجات و آزادی انسان گناهکار باز شود. محبت خدا صلیب عیسی را به وجود آورد که به وسیله آن انسان می‌تواند از گناه آزادی یابد و پاک شود. محبت خدا، عیسی مسیح را تا پای صلیب کشانید.

در مورد محبت عظیم خدا شك نداشته باشید زیرا مانند قدوسیت قسمتی لایتغیر از وجود خداست. هر قدر گناه شما زیاد باشد، باز هم خدا شما را دوست دارد. اگر محبت خدا نبود هیچ کدام از ما فرصتی برای زندگی نمی‌یافتیم. ولی خدا محبت است! محبت او نسبت به ما ابدی است! «خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از این که هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم مسیح در ما مرد» (رومیان ۵: ۸). وعده‌های خدا در مورد محبت و بخشایش او کاملاً واقعی و مورد اطمینان است. ولی همان طور که در مورد اقیانوس ذکر شد، تا موقعی که آن را نمی‌بینیم نمی‌توانیم زیبایی واقعی آن را درک کنیم. محبت خدا همین طور است، تا شما شخصاً محبت

خدا را نپذیرید و تا موقعی که دارای صلح و آرامش واقعی الهی نباشید، هیچ کس قادر نخواهد بود آن را برای شما توضیح دهد. این کار را نمی‌توانید با فکر خود انجام دهید. فکر و مغز محدود شما قدرت ندارد محبت عظیم خدا را درک کند که چطور يك گاو سیاه، علف سبز را می‌خورد و شیر سفید می‌دهد، با وجود این شما شیر را می‌خورید و قوت پیدا می‌کنید. فکر شما نمی‌تواند درک کند وقتی يك تخم کوچک را می‌کارند چه مراحل بفرنجی طی می‌شود تا این تخم تبدیل به گیاهی شود و هندوانه لذیذ سرخ رنگ دهد. در هر حال شما هندوانه را می‌خورید و لذت می‌برید. مغز شما نمی‌تواند توضیح دهد اصل الکتروسیته که شاید همین حالا روشنایی ایجاد کرده چیست. ولی شما می‌دانید که الکتروسیته وجود دارد و باعث شده که شما قادر به دیدن باشید!

شما باید خدا را با ایمان قبول کنید، ایمان به پسرش یعنی عیسی مسیح خداوند! وقتی مؤمن شدید دیگر جایی برای شك و تردید وجود نخواهد داشت. دیگر لزومی ندارد سؤال کنید که خدا در قلب شما هست یا نه، زیرا خواهید دانست که او در آن جاست. وقتی از من می‌پرسند که چطور می‌توانم مطوئن باشم که خدا کیست و چگونه است، به یاد داستان پسر بچه‌ای می‌طافتم که مشغول بادبادك بازی بود. هوا برای این بازی بسیار مناسب بود، باد می‌وزید و ابرها در حرکت بودند. بادبادك به تدریج بالا رفت و در پس ابرها پنهان شد، مردی از این پسر كوچك پرسید چه کار می‌کنی؟ جواب داد: مشغول بادبادك بازی هستم. مرد گفت بادبادك بازی می‌کنی؟ تو که بادبادك خود را نمی‌توانی ببینی! پسر جواب داد البته من بادبادك را نمی‌بینم ولی هر چند لحظه يك بار حس می‌کنم که بادبادك دست مرا به سوی خود می‌کشد و اطمینان دارم که آن جاست. به حرف دیگران درمورد خدا زیاد توجه نکنید. شخصا او را برای خویشتن پیدا کنید به این صورت است که تارهای قلب شما هم به گرمی و لطف کشیده خواهد شد و مطمئن خواهید بود که او آن جاست.

کتاب: چگونه می‌توان خدا را یافت؟

نوشته: بیلی گراهام

ترجمه: ط. میکائیلیان

فصل دوم: گناه

«زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند» (رومیان ۳: ۲۳). اگر خدا وجودی است عادل و پر مهر و محبت، پس علت این همه رنج و شرارت و اندوه چیست؟ این همه نفرت از کجا پیدا شده و چرا انسان این همه بت درست کرده است؟ چرا در بتکده‌های جنگ و طمع و سودجویی، مشغول عبادت هستیم؟ چه شد نسل انسانی که خدا به صورت و سیرت خود آفریده بود، به قدری تنزل کرد که خدا مجبور شد ده فرمان صادر کند و دستور اکید دهد که بشر آنها را حفظ کند؟ چرا خدا مجبور شد پسر خود را برای ما بفرستد؟ چه اتفاقی افتاد که مخلوق خدا این گونه پر از شهوت و شرارت گردید؟ برای پی بردن به این مسئله و برای درک این علت که چرا ملتی بر ضد ملت دیگر توطئه می‌کند و چرا خانواده‌ها از هم جدا می‌شوند و چرا تمام روزنامه‌ها پر از اخبار مربوط به کارهای وحشیانه و جنون‌آمیز و حیوانی و نفرت‌بار است، لازم است به ابتدای کار رجوع کنیم. باید به سرگذشت حضرت آدم و حوا در باغ عدن مراجعه کنیم و باب اول کتاب پیدایش را بخوانیم. عده‌ای عقیده دارند که این داستان مشهور افسانه‌ای بیش نیست. می‌گویند در این داستان سعی شده یکی از مسائل لاینحل به زبان کودکانه شرح داده شود، ولی این عقیده صحیح نیست.

کتاب مقدس درست هرچه را که در ابتدا اتفاق افتاده شرح می‌دهد و می‌گوید که به چه علت از آن به بعد بشر پیوسته در جاده نابودی خویش قدم برداشته است. خدا این جهان را کامل خلق فرمود، او جهان زیبا و هماهنگ را آفرید ولی انسان او را به دور انداخت. همان جهان کاملی که همگی در آرزوی بازیافتن او هستیم و در پی آن در جستجو. در دنیای کاملی که خدا خلق فرمود انسان کاملی هم قرار داد. آدم کامل بود زیرا موجودی را که خدا خلق نمی‌تواند کامل نباشد. خداوند به انسان کامل گران‌بهترین نعمت‌ها را عطا فرمود. نمونه‌ای از این نعمت‌ها آزادی و اختیار است. انسان اولیه غرنشین و موجود خزنده پر سرو صدایی نبود که سعی کند بر خطرات جنگل چیره شود و حیوانات را مطیع خود سازد. وقتی آدم آفریده شد کاملاً بالغ و تمام نیروهای فکری و بدنی او کامل بود. او با خداوند قدم می‌زد و با او دوستی داشت. مقرر بود انسان مطابق اراده خداوند بر روی زمین پادشاهی کند. پس متوجه می‌شویم که وقتی آدم در باغ عدن زندگی می‌کرد انسان کامل، اولین انسان و تنها موجود روی زمین بود که خدا نعمت بزرگ آزادی و اختیار را به او بخشیده بود.

آدم آزادی کامل داشت. اختار برای قبول یا رد، اختیار برای اطاعت احکام خدا و یا سرپیچی از آنها، اختیار برای شاد زیستن و یا بدبخت کردن خود. زیرا تنها داشتن آزادی ما را خوشبخت نمی‌سازد بلکه آن چه به ما آرامش می‌بخشد و ما را با خدا آشتی می‌دهد و یا مانع این کار می‌شود، همانا طرز استفاده از آزادی و اختیار است. جذب و درک این موضوع بس مشکل است زیرا همان وقتی که به ما آزادی داده می‌شود بر سر دوراهی قرار می‌گیریم. اگر مجبور باشیم از یک راه پیروی کنیم، آزادی معنایی نخواهد داشت. لازمه آزادی این است که بتوانیم راه انتخاب کردن و خط مش خود را مشخص سازیم. اغلب ما مردان و زنانی را می‌شناسیم که درستکارند ولی دلیل درستکاری آنها این نیست که شخصا این طور

می‌خواهند بلکه فرصتی برای نادستی ندارند. همه ما عده‌ای را می‌شناسیم که به خوب بودن خود افتخار می‌کنند، در حالی که علت واقعی خوب بودن آنها این نیست که محیط و طرز زندگی‌شان مانع بد بودن می‌شود. اگر وسوسه‌ای وجود نداشته باشد چطور می‌توانیم از غلبه بر وسوسه صحبت کنیم؟

خدا در راه آدم چنین مانعی ایجاد نکرد. به او آزادی انتخاب و اختیار بخشید و به او فرصت داد که از آزادیش استفاده کند چون خدا نمی‌تواند کار ناقص انجام دهد. به آدم فرصت کامل داد که نشان دهد حاضر است خدا را خدمت کند یا نه. آدم در باغ عدن بی‌گناه و معصوم بود. دنیایی در مقابل او قرار داشت، صفحه تاریخ نوشته نشده ولی نسل انسانی در جلوی او بود تا مقدمه آن را بنویسد و تعیین کند که نسل‌های آینده چه راهی در پیش خواهند گرفت. خدا کار خود را کامل کرده بود. او در زمین باغی به وجود آورده بود که تمام احتیاجات آدم را به فراوانی برآورده می‌ساخت. انسانی خلق کرده بود که کاملاً شبیه خویش بود. به این انسان عقل و روح بخشید و آزادی کامل عطا فرموده بود تا عقل و روح خود را هر طور صلاح می‌داند به کار برد. سپس خدا مانند پدر یا مادر حکیمی صبر کرد تا ببیند فرزندش چه راهی انتخاب خواهد کرد. اکنون وقت امتحان و حالا وقتی است که آدم باید با اراده خود راه صحیح و یا غلط را انتخاب کند، این را باید با میل خود برگزیند نه برای این که مجبور بود راه صحیح را انتخاب کند. آدم راه خود را برگزید و نتیجه آن را هم دید و برای بشریت سرمشقی شد و «به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص» (رومیان ۵: ۱۸).

حضرت آدم آغاز و سرچشمه نسل بشر بود. مانند چشمه زلال و پاکی از زمین جوشید و می‌توانست رودخانه‌ای شود که از مزارع سرسبز و حاصلخیز بگذرد و یا سیلاب گل‌آلودی باشد که پیوسته به تخته سنگ‌ها بخورد و صخره‌های سرد و تاریک بگذرد، نه خودش سعادتمند و نه بتواند باعث شادی و برکت محیط خود گردد. برای وضع اسف‌انگیزی که مدت‌هاست دنیا بدان مبتلا شده نباید خدا را ملامت کرد. در واقع تقصیر از آدم است که در موقع انتخاب راه، به جای این که فرمایشات خدا را گوش دهد، وسوسه‌های شیطان را اطاعت کرد. از آن روز به بعد بشر در طول تاریخ زندگی خود بیهوده تلاش کرده تا دوباره به همان مقامی که پیش از سقوط آدم داشت برسد! ممکن است شما بگویید که این عادلانه نیست. چرا باید به علت گناه آدم اولیه ما در رنج و عذاب باشیم؟ چرا وضع بشر در سال‌های بعد خوب نشد؟ چرا ما باید در تمام عمر خود مجازات شویم؟ دوباره به مثال رودخانه برمی‌گردیم. آن رودخانه سرد و تاریک که در قعر دره تنگ ملال‌انگیز جریان دارد، چرا به مزارع سرسبز و خوش آب و هوایی که در بالا قرار دارد نمی‌رود؟ چرا مسیر غم‌انگیز خود را ترک نمی‌کند و مانند وقتی که از زمین جوشید شاد و زنده نمی‌شود؟ جواب سؤال فوق این است که رودخانه قادر نیست این کار را انجام دهد. در او قدرتی وجود ندارد که کاری خلاف کار معمولی خود انجام دهد. چون در ابتدا در مکان تنگ و تاریک جاری شده دیگر نمی‌تواند خود را به سوی زمین‌های روشن و پر نور بالا برد. راه و وسیله‌ای برای بالا بردن آب رودخانه وجود دارد ولی رودخانه نمی‌فهمد که چطور باید از آن استفاده کرد.

وسیله معجزه‌آسایی وجود دارد که می‌توان رودخانه بشریت را از فلاکت نجات داد و دوباره آن را به وادی گرم و پر صلح و صفا رهبری کرد، ولی رودخانه بشریت این وسیله را نمی‌بیند و نسبت به آن بی‌اعتناست. بشریت حس می‌کند که قادر نیست کار دیگری انجام دهد، فقط باید راه پر پیچ و خم خود را ادامه دهد تا این که بالاخره در دریای هلاکت نابود گردد. داستان رودخانه همان داستان بشریت است که از زمان حضرت آدم پیوسته در پیچ و تاب است و در تاریکی هولناک فرو می‌رود. هرچند برای کمک خواستن فریاد می‌زنیم ولی مانند آدم عمداً راه

غلط را در پیش می‌گیریم. در حال یأس و ناامیدی با خدا مخالفت می‌کنیم و او را مورد ملامت قرار می‌دهیم! درباره حکمت و عدالت خدا شک می‌کنیم! از مهر و محبت او ایراد می‌گیریم! ما فراموش می‌کنیم که حضرت آدم سرکرده بشریت بود همان‌طور که در کشور ما پادشاه شخص اول مملکت است. وقتی رئیس‌جمهور یا پادشاه کاری انجام دهد مثل این است که ملت او همان کار را انجام داده است. وقتی پادشاه یا رئیس‌جمهور تصمیمی می‌گیرد، این تصمیم به منزله تصمیم قاطبه ملت است.

آدم مقام ریاست تمام بشریت را داشت. وقتی او سقوط کرد و به وسوسه گوش داد و در گناه افتاد، فرزندان او هم که هنوز متولد نشده بودند با او سقوط کردند؛ زیرا کتاب مقدس به‌طور واضح بیان می‌کند که گناه آدم در تمام افراد نسل بشر مؤثر بود. ما می‌دانیم آیات ۱۷-۱۹ باب سوم کتاب پیدایش که نتیجه فلاکت‌بار عمل حضرت آدم است کاملاً با حقیقت تلخ مطابقت دارد: «به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد. خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد و با عرق پیشانی‌ت نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی که از آن گرفته شدی زیرا تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت» و به خدا به حوا فرمود: «الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم. با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد» (پیدایش ۳: ۱۶). به عبارت دیگر در نتیجه گناه آدم، در زمینی که اول نباتات زیبا و پرثمر می‌رویید دارای نباتات خوب و بد شد. انسان اولیه که در باغ گردش می‌کرد خوراک کافی داشت و احتیاجی به لباس و مسکن نداشت، حال باید در تمام عمر با زحمت و مشقت زیاد احتیاج خود و خانواده‌اش را فراهم سازد. نخستین زنی که هیچ‌گونه ناراحتی و اضطراب نداشت با غم و غصه و رنج گران‌بار شده است. خلاصه هم زن و هم مرد به مرگ جسم و روح محکوم شدند!

گناه از طریق حضرت آدم وارد نژاد بشر گردید! از آن به بعد بشر بدون این که موفق شود پیوسته کوشش کرده است تا از آن خلاص گردد. کتاب مقدس می‌فرماید: خدا پیش از آن که آدم گناه کند به او فرمود اگر از درخت معرفت نیک و بد بخوری حتما خواهی مرد. در کتاب مقدس چنین مرقوم است: خدا به آدم و حوا فرمود که بارآور و زیاد شوید و زمین را پر سازید. هر چند آدم و حوا اخلاقاً شبیه خدا آفریده شده بودند، بعد از این که گناه کردند فرزندان که از آنها به وجود آمدند شبیه خودشان شدند. به همین علت قاتن و هابیل مرض کشنده گناه را از والدین خود به ارث بردند و به فرزندان خود انتقال دادند! ما ارثا گناه‌کاریم و هر قدر کوشش کنیم نمی‌توانیم از این قید آزاد شویم. ما به هر وسیله‌ای متوسل شده‌ایم تا دوباره آن مقامی را که آدم از دست داد بازیابیم. دست به دامان آموزش و پرورش زده و از فلسفه کمک خواسته‌ایم، به مذهب روی آورده و از حکومت‌ها استمداد جسته‌ایم تا مگر از بردگی گناه آزاد شویم. ما خواسته‌ایم با افکار گناه‌آلود خود کارهایی انجام دهیم که خدا از بشری انتظار دارد که دارای ادراکی صحیح و ضمیری روشن باشد. مقاصد و محرک‌های ما، خوب و کوشش‌هایمان قابل تحسین بوده است ولی از هدف بسیار دور بوده‌ایم. تمام دانش و اختراعات ما، تمام پیشرفت‌ها و نقشه‌های جاه طلبانه ما، کمی ما را به جلو می‌برد ولی به زودی خود را به همان جایی می‌بینیم که اول شروع کرده بودیم؛ زیرا ما هنوز همان اشتباهی را مرتکب می‌شویم که حضرت آدم مرتکب شد. یعنی سعی می‌کنیم که شخصا پادشاه خود باشیم و با قدرت خود بر خویشتن حکومت کنیم در صورتی که باید قوانین خدا را اطاعت کنیم.

پیش از این که خدا را ظالم و خطاکار بدانیم که چرا اجازه داد که گناه در جهان وارد شود، بیایید با دقت بیشتری موضوع را بررسی کنیم. خدایی که از رحمت و شفقت بی‌پایان مملو

است، پسر خود عیسی‌ای مسیح را فرستاد که راه چاره را به ما نشان دهد. او اجازه فرمود که مسیح با همان وسوسه‌هایی که حضرت آدم رو به رو شده بود مواجه شود تا بتواند بر این وسوسه‌ها غالب آید. شیطان عیسی را مانند حضرت آدم تجربه کرد. شیطان به عیسی پیشنهاد کرد که اگر خدا را انکار کند تمام قدرت و شکوه و جلال جهان را به او می‌دهد. این همان پیشنهادی بود که شیطان به وسیله حوا به حضرت آدم کرده بود. فرق عمده عیسی مسیح با حضرت آدم این بود که مسیح در مقابل وسوسه ایستادگی کرد. وقتی شیطان تمام سلطنت جهان را به او نشان داد و وعده کرد که تمام شکوه و جلال دنیا را به او دهد به شرطی که به جای خدا او را پیروی کند، نجات دهنده مبارک ما فرمود: «دور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و فقط او را عباد نما» (متی ۴: ۱۰). عیسی مسیح بر تجربه کننده کاملاً غلبه یافت و به تمام نسل‌های بشر ثابت کرد که کاملاً پاک و بی‌گناه است. در اثر ناتوانی بشری و با فساد اخلاقی خود، ما ثابت کرده‌ایم که فرزندان واقعی حضرت آدم هستیم و جای پاهای او قدم گذاشته‌ایم. ممکن است حضرت آدم را ملامت نماییم ولی در عین حال از او تقلید می‌کنیم. تقریباً هر روز با همان وسوسه‌هایی که آدم مواجه بود، ما هم مواجه می‌شویم. روزی نمی‌گذرد که ما فرصت نداشته باشیم تا بین وعده‌های زیرکانه شیطان و کلام واقعی خدا یکی را انتخاب کنیم. هر روز فرصت داریم که خود و دیگران را به باغ زیبای بهشت که حضرت آدم از آن رانده شد نزدیکتر کنیم.

م در آرزوی روزی هستیم که دیگر ناامیدی و مرض و مرگ وجود نداشته باشد ولی باید بدانیم چنین روزی نخواهد رسید مگر این که فرزندان آدم عوض شوند و از گناه نجات یابند. باید در مورد گناهان ما کاری انجام شود. در فصل‌های بعد خواهیم دید که خدا برای حل این مشکل اصلی نژاد بشر واقعاً کاری انجام داده است. از ابتدای تاریخ تاکنون بشر سعی کرده است که بدون خدا قدرت داشته باشد و تصمیم گرفته اراده و اختیار خود را برای مقاصد غرورآمیز به کار برد ولی این کوشش‌ها او را تا پای گور کشانیده است! خرابه‌های تمدن‌های زیادی را می‌توان بر روی زمین مشاهده کنیم. اینها با زبان بی‌زبانی شهادت می‌دهند که بشر نمی‌تواند بدون خدا دنیای ابدی و پایدار به وجود آورد. خرابی‌های جدید پیوسته ایجاد می‌شود ولی بشر باز هم راه غلط خود را ادامه می‌دهد! در عین حال خدا با حکمت و شفقت بی‌پایان همیشه با صبر و مهربانی بی‌حد خود تحمل کرده است. او با صبر در انتظار است تا به کسانی که لطف و محبت او را قبول کنند، نجات و آرامی بخشد. همان دو راهی که خدا در جلوی حضرت آدم قرار داده بود در جلوی ما نیز قرار داده است. ما هنوز آزادی انتخاب داریم، ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که خدا با لطف و محبت خود مجازاتی را که واقعاً مستحق آن هستیم به تأخیر می‌اندازد. گناه باعث می‌شود که انسان نتواند شاد و خوشحال باشد. به علت وجود گناه است که بشر نتوانسته آرزوهای طلایی خود را عملی سازد.

هر نقشه‌ای که بشر می‌کشد و هر تمدنی که به وجود می‌آورد، بالاخره نابود می‌شود و فراموش می‌گردد زیرا کارهای بشر تمام ظالمانه است! ویرانی‌های اطراف ما شاهد گویایی است بر این که گناه جهان را به نابودی می‌کشد. چنین به نظر می‌رسد که بشر قانون همیشگی علت و معلول را که بر تمام جهان حکم فرماست فراموش کرده است. معلول‌ها یا نتیجه‌ها کاملاً آشکار دیده می‌شوند ولی علت‌های عمیق خیلی واضح نیستند. شاید این موضوع به این علت باشد که آفت فلسفه جدید «تکامل» چشمان انسان را تار کرده است! شاید بشر که فریفته این تئوری احمقانه و من‌درآوردی می‌باشد عقیده پیدا کرده است که انسان آهسته و مطمئن به طرف کمال قدم برمی‌دارد! عده زیادی از فلاسفه می‌گویند بدبختی‌های بشر مرحله‌ای هستند که در راه تکامل وجود دارند و برای اثبات این موضوع به دوره‌های گذشته تاریخ اشاره می‌کند که در آنها آینده مایوس‌کننده‌ای به نظر می‌آمده است. فلاسفه می‌کوشند تا ثابت کنند که اوضاع

کنونی مانند دردهای پیش از تولد، روزگار جدید و نوینی هستند! آنها می‌گویند که بشر هنوز کودک بوده و در کودکانستان هستی افتان و خیزان راه می‌پیماید و هنوز آن موجود کاملی که بعد از قرن‌ها باید بشود نشده است! ولی کتاب مقدس حقیقتی را روشن می‌سازد که علمای علوم طبیعی مایل نیستند آن را اقرار کنند. حقیقت این است که در طبیعت هم خالق وجود دارد و هم خرابکار. اغلب مردم خدا را برای کارهایی که شیطان خراب کرده است ملامت می‌کنند. بشر فراموش می‌کند که دنیای ما دیگر آن دنیایی نیست که خدا آفرید، دنیای ما خراب شده است. خدا دنیا را نیکو خلق فرمود ولی گناه وارد شد و آن را بدکار و شریر ساخت.

هر عمل شیطانی که انجام می‌شود از گناه سرچشمه گرفته و گناه از وقتی وارد زندگی انسان شد ثابت مانده است. ممکن است گناه به صورت‌های مختلف جلوه‌گر شود ولی در اصل یکی است. شاید در يك وحشی افریقایی این طور ظاهر شود که او نیزه در دست گیرد و در جنگل منتظر قربانی خود باشد. احتمالاً در يك خلبان تربیت شده این طور جلوه کند که هواپیمای خود را در بالای همان جنگل به پرواز درآورد و آماده باشد که يك ده را با بمب ویران سازد. بین دو شخص نامبرده قرن‌ها اختلاف تربیتی وجود دارد. ما یکی از آنها را خیلی «پیشرفته و مترقی‌تر» از دیگری می‌دانیم. یکی تمام امتیازات تمدن بشری را داراست در حالی که دیگری در مراحل «ابتدایی» قدم می‌زند ولی در عین حال آیا واقعا با هم فرق دارند؟ آیا محرك هر دو این نیست که نسبت به هم‌نوعان خود بی‌اعتمادند و از آنها می‌ترسند؟ آیا هر دو مغرور نیستند و نمی‌خواهند حتی اگر به قیمت نابودی برادران خویش هم شده به مقصود خود برسند؟ آیا بمب از يك نیزه متمدن‌تر و اثراتش کمتر وحشیانه است؟ آیا می‌توان امیدی داشت که مشکلات ما حل خواهد شد در حالی که افراد «مترقی» کسانی که «بدوی» شمرده می‌شوند، به جای این که اطافیان خود را دوست بدارند بیشتر به کشتن آنها مایلند؟ تمام غصه‌ها و تلخکامی‌ها، تمام ظلم‌ها و مصیبت‌ها، تمام رنج‌ها و وقایع شرم‌آور تاریخ بشری در يك کلمه کوچک خلاصه شده «گناه» این لغتی نیست که خیلی به کار رود و در واقع از مد نظر افتاده است ولی به طور یقین حقیقت دارد!

مردم دوست ندارند کسی به آنها بگوید گناه‌کارند و مثل والدین و اجدا خود در گناه گرفتارند! ولی کتاب مقدس اعلام می‌فرماید: «هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند» (رومیان ۳: ۲۲ و ۲۳). کتاب مقدس می‌گوید در نظر خدا هر بشری که روی زمین وجود دارد گناه‌کار است. من هر وقت می‌شنوم که کسی با این عقیده مخالف است به یاد کارمند کلیسایی می‌افتم که برای صحبت درباره گناه نزد کشیش کلیسا رفت. آن مرد به کشیش این طور گفت: آقای کشیش ما اعضای کلیسا آرزو مندیم که شما این قدر زیاد و واضح درباره گناه صحبت نکنید زیرا حس می‌کنیم وقتی پسران و دختران ما ببینند شما این قدر درباره این موضوع بحث می‌کنید به گناه بیشتر علاقه‌مند خواهند شد. چرا به جای گناه لغت «اشتباه» را به کار نمی‌برید و یا برای مثال چرا نمی‌گویند که جوانان ما اغلب «قضاوت غلط» می‌کنند؟ خواهش می‌کنم این طور واضح درباره گناه صحبت نفرمایید. کشیش از جا برخاست و از طبقه بالایی قفسه يك شیشه داروی سمی برداشت و به آن شخص نشان داد. روی شیشه با حروف درشت قرمز نوشته شده بود «سمی! دست نزنید!» آن گاه کشیش سؤال کرد مقصود شما چیست؟ آیا فکر می‌کنید صحیح است که من این نوشته را بردارم و به جای آن روی شیشه بنویسم اسانس نعناع؟ آیا قبول ندارید که هرچه نوشته روی شیشه را کم رنگ‌تر کنید، خطر زهر کمتر خواهد بود؟! گناه، همان گناه ساده و قدیمی و همان گناهی که باعث سقوط حضرت آدم شد، علت تمام رنج‌های کنونی ما می‌باشد.

اگر سعی کنیم روی آن برجسب جدید جالبی بچسبانیم، خطرش خیلی بیشتر خواهد بود، لازم نیست لغت تازه‌ای برای آن پیدا کنیم بلکه تنها کاری که باید انجام دهیم این است که باید بفهمیم معنی واقعی این لغت چیست! با وجودی که گناه در همه جا حکمرانی می‌کند در عین حال عده بی‌شماری از مردم معنی حقیقی این لغت را نمی‌دانند. همین تفسیر غلط و کوتاه نظری در مورد معنی گناه است که مانع توبه مردان و زنان بی‌شمار می‌گردد. پی نبردن به معنی واقعی گناه باعث شده که عده زیادی از مسیحیان نتوانند زندگی پاک مسیحی داشته باشند. یکی از روحانیون قدیمی می‌گویند: «کسانی که درباره بهشت صحبت می‌کنند، به بهشت نمی‌روند» این حرف در مورد گناه هم صحیح است و تمام کسانی که درباره گناه صحبت می‌کنند، به مفهوم واقعی آن پی نبرده‌اند. خیلی لازم و واجب است بدانیم که کتاب مقدس در این مورد چه تعلیماتی می‌دهند. ممکن است گناه به طور سطحی در نظر بگیریم و آن را «ضعف بشری» بخوانیم. ممکن است آن را بی‌اهمیت بدانیم ولی خدا آن را مصیبت بزرگ می‌شمارد. ممکن است وجود آن را اتفاقی بدانیم ولی خدا آن را پلید و نفرت انگیز می‌داند. بشر سعی می‌کند عذری برای گناهان خود پیدا کند ولی خدا می‌خواهد به انسان بفهماند که گناهکار است و احتیاج به نجات دارد. گناه بازیچه نیست بلکه چیز وحشتناکی است که باید از آن فرار کرد! بنابراین باید بفهمیم که گناه از نظر خدا چیست. دکتر ریچارد بیل در تشریح گناه پنج تعریف به کار می‌برد:

اول: گناه یاغیگری و شکستن قوانین خدا (اول یوحنا ۳: ۴). خدا حد فاصل بین نیکی و شرارت را مشخص فرمود و هر دفعه که از این حد تجاوز می‌کنیم و هر بار که به حدود شرارت قدم می‌گذاریم، قوانین خدا را می‌شکنیم. هر بار که از اجرای یکی از احکام دهگانه خدا کوتاهی می‌کنیم و هر دفعه‌ای که مخالف اصول فرمایشات مسیح در بالای کوه رفتار می‌کنیم، از قوانین خدایی منحرف شده تقصیرکار و گناهکار گشته‌ایم. یعقوب حواری کاملاً واضح می‌سازد که همه گناهکاریم و می‌فرماید: «لیکن هرکس به تجربه می‌افتد وقتی که شهوت وی او را می‌کشاند و فریفته می‌سازد. پس شهوت آبتن شده گناه را می‌زاید و گناه به انجام رسیده موت را تولید می‌کند» (یعقوب ۱: ۱۴ - ۱۶). چون همه قوانین خدا را شکسته و بر ضد فرامین او یاغیگری کرده‌ایم بنابراین همه گناهکار هستیم.

دوم: کتاب مقدس اعلام می‌کند که گناه شرارت است. شرارت انحراف از حقیقت است، خواه عمل شریرانه ممنوع شده یا نشده باشد. شرارت به احساسات و عواطف و محرک‌های باطنی ما مربوط است یعنی همان چیزهایی که سعی می‌کنیم از چشم مردم و خدا پنهان سازیم. خطاهایی هستند که از طبیعت فاسد ما سرچشمه می‌گیرند نه کارهای زشتی که ما در اثر فشار محیط مرتکب می‌شویم. عیسی مسیح برای تشریح فساد باطنی ما چنین می‌فرماید: «زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خباثت و مکر و شهوت‌پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. تمام این چیزهای بد از درون صادر می‌شود و آدم را ناپاک می‌گرداند» (مرقس ۷: ۲۱ - ۲۳).

سوم: کتاب مقدس گناه را به هدف نرسیدن و از مقصد دور افتادن می‌داند. هدف و مقصد خدا، مسیح است. مقصود و هدف نهایی زندگی این است که مانند مسیح زندگی کنیم. او به جهان آمد تا به ما نشان دهد که یک انسان در این دنیا چگونه باید زندگی کند. ما هر بار که از پیروی او خودداری کنیم از مقصد دور و از مقامی که خدا برای ما تعیین کرده است پست‌تر می‌شویم.

چهارم: گناه نوعی تجاوز است، تجاوز تمایلات شخصی به حریم قدرت الهی. گناه فقط چیزهای منفی نیست. گناه فقط این نیست که محبت خدا در دل ما نباشد بلکه عبارت از این است که با یک کار مثبت خود را از خدا مهم‌تر بدانیم. یعنی به جای این که انسان با تمام وجود

و از صمیم قلب خود را به خدا بسپارد، برعکس خویشتن را مرکز عواطف و احساسات خود قرار دهد. غرور و خودپرستی مانند دزدی و قتل گناه هستند و شاید خطرناک‌تر زیرا ممکن است مانند آن شیشه سمی که برچسبش را عوض کرده بودند به نظر ما مهم نباشد ولی باعث هلاکت ما گردند. کسانی که فقط منافع خود را در نظر می‌گیرند و فقط برای حفظ حقوق خود مبارزه می‌کنند این‌ها همه به اندازه میگساران و زناکاران گناه‌کارند. عیسی فرمود: «شخصی را چه سود دارد هرگاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را بسازد؟» (مرقس ۸: ۳۶). به زبان ساده‌تر مقصود این است چه فایده دارد که شخصی يك امپراطوری وسیع صنعتی به وجود آورد ولی خودش گرفتار مرض کشنده‌ای باشد و نتواند هیچ لذتی از زندگی ببرد؟ چه فایده‌ای دارد که يك دیکتاتور جهان‌گشایی کند ولی همیشه در ترس و هراس باشد که گلوله‌ای جانش را بگیرد یا قاتلی با کارد او را بکشد؟ برای پدر یا مادری چه فایده‌ای دارد که با خشونت فرزندان خود را تربیت کند و در پیری تنها باشد؟ گناه خودپرستی واقعا گناه کشنده‌ای است.

پنجم: گناه بی‌ایمانی، بی‌ایمانی به این جهت گناه است که بر حقانیت و اعتماد و توکل به ذات احدیت شك و تردید به وجود آید. «آن که به پسر خدا ایمان آورد در خود شهادت دارد و آن که به خدا ایمان نیاورد او را دروغگو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا درباره پسر خود داده است ایمان نیاورده است» (اول یوحنا ۵: ۱۰). بی‌ایمان درهای بهشت آسمانی را می‌بندد و درهای دوزخ را می‌گشاید. بی‌ایمانی کلام خدا را رد می‌کند و از قبول مسیح به عنوان منجی سرباز می‌زند. بی‌ایمانی باعث می‌شود که مردم گوش خود را از شنیدن و خواندن انجیل ببندند و منکر قدرت معجزه‌آسای مسیح باشند. نتیجه گناه مرگ و هلاکت است. هیچ کس قدرت ندارد که خود را از آن خلاص سازد و قلب فاسد خود را پاک کند. هیچ کس و هیچ فرشته‌ای نمی‌تواند گناه را کفاره کند. یگانه علاج گناه همانا مسیح است، فقط مسیح می‌تواند بشر را از سرنوشت فلاکت‌بار گناه آزاد کند. «مزد گناه موت است» (رومیان ۶: ۲۳)، «هرکس که گناه ورزد او خواهد مرد» (حزقیال ۱۸: ۴)، نهیچ کس هرگز برای برادر خود فدیة نخواهد داد و کفاره او را به خدا نخواهد بخشید» (مزمور ۴۹: ۷). «در روز غضب خداوند، نه نقره و نه طلای ایشان، ایشان را نتواند رهانید» (صفنیا ۱: ۱۸).

تنها وسیله نجات بشر از گناه، بر روی تپه دور افتاده جمجمه شکلی قرار دارد. بر يك صلیب راهزنی قرار داشت و بر صلیب دیگری قاتلی و بین این دو مردی بود که تاج خار بر سر داشت. خون از دست‌ها و پاهایش جاری و از پهلوی او نیز خون می‌ریخت. پیشانی‌اش پر خون شده بود اما کسانی که با خیال آسوده در کنارش ایستاده بودند، او را به باد تمسخر و استهزاء گرفتند! این شخص شکنجه دیده و عذاب کشیده چه کسی است؟ و این کیست که مردم مایلند او را مسخره کنند و بکشند؟ او پسر خداست، پادشاه صلح و سلامتی است، پیام‌آور آسمانی برای جهان آلوده به گناه است. این همان کسی است که فرشتگان در حضور او به زمین می‌افتند و روی خود را می‌پوشانند، با وجود این با بدن خون‌آلود بر صلیب آویزان است. چه چیزی باعث شد که او به این وضع هولناک دچار شود؟ چه کسی باعث شکنجه این شخص شد که برای تعلیم محبت به ابناء بشر آمده بود؟ منو شما این کار را کردیم زیرا برای گناهان من و شما بود که عیسی بر صلیب میخ‌کوب شد. در آن دقایق فراموش نشدنی نژاد بشر مرتکب بزرگترین و سیاه‌ترین گناه گردید. به عبارت دیگر گناه به منتهای حد خود رسید. جای تعجب نیست که خورشید هم نتوانست تحمل کند بلکه روی خود را پوشانید!

آه، آیا از منجی من خون جاری شد؟

آیا نجات دهنده من جان داد؟

ایا او آن سر مبارک را برای کرمی چون من فدا خواهد ساخت؟

ولی بر روی صلیب گناه میخکوب شد. همان ضربه‌ای که باعث کشته شدن مسیح شد همان بود که راه آزادی بشر را هموار کرد. صلیبی که بر روی آن شرم‌آورترین عمل انجام شده بود شاهکار رحمت و محبت خدا گردید. در نتیجه قربانی شدن بره خدا (مسیح) بر روی صلیب، گناهان کسانی که به مسیح ایمان دارند، نابود شد. مرگ او پایه امید و وعده پیروزی ما است! مسیح گناهانی را که باعث اسارت ما شده بود بر بدن خود حمل کرد. او برای ما جان داد و دوباره زنده شد. او ثابت کرد که تمام وعده‌های خدا صحیح است. اگر شما هم امروز به مسیح ایمان آورید، می‌توانید از زنجیرهای گناه آزاد شوید و مطمئن باشید که بر اثر محبت مسیح، روح شما از گناه پاک شده و از محکومیت آزاد گشته‌اید.

کتاب: چگونه می‌توان خدا را یافت؟

نوشته: بیلی گراهام

ترجمه: ط. میکائیلیان

فصل سوم: از کجا و چگونه باید شروع کرد

«تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد» (متی ۱۷: ۳). اکنون کاملاً فهمیدیم که يك نیروی طبیعی وجود دارد که ما را به سطح حیوانی تنزل می‌دهد. عقل ما را نابینا می‌سازد، وجدان را کور و اراده ما را فلج می‌کند و اعمالمان ما را محکوم می‌کند. خدا مقدس و عادل است و نمی‌تواند گناه را تحمل کند. گناه باعث جدایی خدا و انسان می‌گردد. گناه باعث می‌شود که غضب و خشم خدا بر انسان افروخته شود. خدا در امور اخلاقی و فکری و روحانی بشر دخالتی ندارد زیرا ما او را ترك کرده‌ایم. انسان نمی‌تواند به خدا برسد مگر این که راه برگشت به سوی خدا را پیدا کند. با فکر کردن نمی‌توان به خدا رسید. با اخلاق هم این کار ممکن نیست. نمی‌توانید در عالم تفکر خدا را پیدا کنید زیرا طرز تفکر انسانی با فکر خدایی هم آهنگی ندارد بلکه فکر جسمانی ما مخالف خدا است. نمی‌توانید با عبادت و پرستش به سوی خدا برگردید زیرا انسان یاغیگری کرده و از حضور خدا دور شده است! نمی‌توان با رعایت اصول اخلاقی به سوی خدا برگشت زیرا سیرت و اخلاق انسانی بر اثر گناه فاسد شده است! طبیعتاً این سؤال پیش می‌آید که چه باید کرد؟ از کجا شروع کنیم؟ من از کجا شروع کنم؟ راه برگشت به سوی خدا کدام است؟ فقط يك راه به سوی خدا وجود دارد.

عیسی فرمود: «تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، داخل ملکوت آسمان نخواهید شد» به عبارت دیگر عیسی می‌فرماید باید عوض شویم، از همین جا باید شروع کرد! شما باید عوض شوید! عده زیادی فکر می‌کنند که وضع روحانی آنها با مراعات قوانین مذهبی عوض می‌شود. قوانین حضرت موسی در کتاب مقدس کاملاً مشخص است و هدف و مقصود آنها کاملاً معلوم. موسی هیچگاه ادعا نکرده که این قوانین داروی شفابخش دردهای بشری است. بلکه برای این است که دردها و مرض‌های بشر را ظاهر کند و علت گرفتاری‌های ما را نمایان سازد نه این که شفا دهد.

کتاب مقدس می‌فرماید: «الان آگاه هستیم که آن چه شریعت می‌گوید به اهل شریعت خطاب می‌کند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند» (رومیان ۳: ۱۹). شریعت نشان داده که بشر خطاکار و شریر است و کتاب مقدس می‌فرماید: «به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد» (رومیان ۳: ۲۰). پس نمی‌توانیم با نگاه داشتن شریعت عوض شویم. کتاب مقدس می‌گوید: «به وسیله شریعت گناه شناخته می‌شود. شریعت آیین فانی است. شریعت و قانون ما را محکوم می‌سازد ولی عوض نمی‌کند، ما را به عوض شدن دعوت می‌کند ولی تغییر نمی‌دهد. هدف را به ما نشان می‌دهد ولی کمک نمی‌کند. در شریعت حیات وجود ندارد بلکه هلاکت در آن دیده می‌شود زیرا حکم شریعت این است که «هلاک خواهی شد»». عده زیادی می‌گویند مذهب ما همان فرمایشات مسیح بر بالای کوه است ولی باید بدانیم تاکنون کسی به دنیا نیامده تا بتواند کاملاً طبق این قوانین زندگی کند. کلام خدا می‌فرماید همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصرند. پیش از این که ادعا کنید شخص پاکی هستید و احتیاج به عوض شدن ندارید، بهتر است افکار و تحریکات درونی خود را مورد مطالعه قرار دهید. پیش از این که بگویید ممکن است عده‌ای عوض شوند ولی من از آن بی‌نیازم، درون قلب خود را بدون ترس و با صمیمیت تفتیش کنید.

وقتی من در هاپوود موعظه می‌کردم عده‌ای از هنرپیشگان سینما از من درخواست کردند تا درباره تجارب مذهبی صحبت کنم. بعد از این که صحبت من تمام شد تبادل افکار و بحث آغاز شد. اولین سؤالی که پیش آمد این بود عوض شدن چیست؟ مدتی بعد افتخار داشتم که در واشنگتن برای گروهی از رهبران سیاسی سخنرانی کنم. بعد از سخنرانی تبادل افکار و بحث شروع شد. باز هم اولین سؤال این بود؟ عوض شدن چیست؟ تقریباً در تمام دانشگاه‌ها و کالج‌هایی که من در جلسات بحث شرکت داشتم به نحوی از انحنای این سؤال پرسیده شده که مقصودتان از عوض شدن چیست؟ شاید این سؤال بیش از هر سؤال مذهبی دیگر جواب‌های گوناگون داشته باشد. عوض شدن چیست؟ چه معنی دارد؟ چگونه انجام می‌شود؟ اثرات آن چیست؟ چرا باید برای رفتن به بهشت عوض شد؟ البته تغییر یافتن و عوض شدن در جامعه ما چیز غیر معمولی نیست. هر فروشنده خوبی می‌داند که طرز فکر مردم را نسبت به کالاهای خود باید عوض کند. کار عمده تبلیغات این است که مصرف کالای به خصوصی را به مشتری بقبولاند. ما شنیده‌ایم بعضی رهبران سیاسی فلسفه سیاسی اولیه خود را عوض کرده و فلسفه دیگری پذیرفته‌اند. در زمان جنگ جهانی گذشته بسیار شنیدیم که کارخانه‌های زیادی عوض شدند و کالاهای جنگی تولید کردند و اجاق‌های نفتی خانگی به اجاق گاز تبدیل شده‌اند.

کلمه عوض شدن یعنی مبدل شدن و تغییر فکر و عقیده و برگشتن است. در مجامع مذهبی کلمات متعددی برای آن به کار می‌رود، مثل: «توبه کردن»، «تولد تازه»، «بخشیده شدن»، «تجربه مذهبی پیدا کردن»، «اطمینان به نجات» و «کیمیای تبدیل». به خاطر می‌آید که یک الکلیست به یکی از جلسات ما آمد و گفت: آقای گراهام من فکر می‌کنم که هیچ یک از حرف‌های شما صحیح نیست ولی می‌خواهم مسیح شما را امتحان کنم. اگر دیدم می‌تواند کمی از گفته‌های

شما را عملی کند، من تا آخر عمر از او پیروی خواهم کرد. چند هفته بعد برای من شرح داد که خودش هم نمی‌داند چرا هر وقت می‌خواست مشروب بخورد چیزی مانع او می‌شد. مسیح به او قدرت داده بود که عادت پلید خود را ترک کند. نزد خانواده خود برگشت و زندگی خود را به مسیح تسلیم کرد و به عبارت دیگر او عوض شد، مسیر خود را تغییر داد، طرز فکر خود را عوض کرد و شخص تازه‌ای شده بود. عوض شدن ممکن است انواع مختلفی داشته باشد، نوع عوض شدن بستگی به شخص دارد. به سیرت و احساسات و محیط و شرایط و طرز زندگی گذشته مربوط است. ممکن است پیش از عوض شدن در زندگی شخص، بحرانی به وجود آید و یا ممکن است بعد از این که زندگی قدیمی بی‌ارزش شد و یا از زندگی خود ناامید شده باشیم و یا زیان مالی به ما وارد شده و یا چیزی که مورد علاقه ماست از دست رفته باشد، این تغییر حاصل شود. زن یا مردی که تمام فکر خود را متوجه منافع مادی و شغل و مقام و یا شخص به خصوصی ساخته وقتی آن را از دست دهد، گرفتار بحران روحی بسیار خطرناکی خواهد شد. در این لحظات غم‌انگیز وقتی انسان تمام قدرت‌های خود را از دست داده و محبوب کاملاً از دست رفته باشد، تازه متوجه می‌شود که واقعا چقدر تنها و بی‌کس است. در این لحظه است که روح‌القدس گاهی پرده‌های جسمانی را از جلو چشم‌ها برکنار می‌کند تا بتواند برای اولین بار به خوبی ببیند. در این وقت متوجه می‌شود که خدا یگانه منبع نیروی واقعی و تنها سرچشمه ابدی و دوستی است.

ممکن است این تغییر زندگی وقتی به وجود آید که ما در عالی‌ترین درجه قدرت و کامیابی قرار داشته باشیم و همه چیز به نحوه شایسته‌ای پیش رود و تمام برکات فراوان خدا شامل حال ما باشد. نیکویی و رحمت خدا ممکن است شما را به این نتیجه رساند که تمام زندگی خود را مدیون او هستید و همین موضوع شما را به توبه کشاند. این تغییر و عوض شدن در چنین لحظاتی ممکن است ناگهانی و افسانه‌آمیز باشد مانند بت‌پرستی که از عبادت بت‌های چوبی و سنگی دست کشیده و سوی عیسی مسیح می‌گراید. ولی همه عوض شدن‌ها به طور ناگهانی انجام نمی‌شود و مثل برق به وجود نمی‌آید. گاهی مدت‌ها مبارزات مشکل و دامنه‌داری در افکار و احساسات شخص برپا می‌شود. برای عده‌ای ممکن است عوض شدن وقتی به مرحله کمال برسد که تدریجا به احتیاج خود پی ببرند و راه نجات را پیدا کنند. در این مورد شخص بعد از مدتی مسیح را به عنوان نجات‌دهنده شخصی قبول می‌کند و زندگی خود را به او می‌سپارد. پس می‌توان گفت که این عوض شدن ممکن است ناگهانی و نتیجه یک بحرانی باشد که در اثر آن انسان متوجه مهر و محبت خدا می‌شود و یا ممکن است تدریجی باشد که در یک زمان به سر حد کمال برسد و سر حد بین تاریکی و روشنایی و مرگ و حیات جاودانی را قطع کند. این عوض شدن همیشه یک جور نیست. مثلا خانم بنده دقیقا به یاد ندارد که چه وقتی واقعا مسیحی شد ولی یقین دارد که در زندگی‌اش لحظه تغییر وجود داشته است. عده زیادی از جوانان که در خانواده‌های مسیحی بزرگ شده و از مزایای تربیت مسیحی برخوردار بوده‌اند نمی‌دانند در چه موقعی زندگی خود را به مسیح سپرده‌اند. عده‌ای کاملاً به یاد دارند چه وقت ایمان خود را اقرار کرده‌اند. سرگذشت‌هایی که در عهد جدید ذکر شده نشان می‌دهد که اغلب عوض شدن‌ها از نوع ناگهانی و افسانه‌آمیز بوده است.

سال‌های متمادی روانشناسی موضوع عوض شدن و تجربیات مذهبی را فراموش کرده بود ولی در بیست و پنج سال اخیر مطالعات زیادی توسط روانشناسان در این مورد به عمل آمده و عموماً به این نکته اشاره کرده‌اند که عوض شدن نه فقط در مسیحیت بلکه در مذاهب دیگر نیز وجود دارد و نه تنها در محافل مذهبی بلکه در سایر جاها نیز این گونه عوض شدن دیده می‌شود. محققین روانشناسی به این نتیجه رسیده‌اند که عوض شدن سه مرحله دارد. اول: احساس ناراحتی و آشفتگی و تشویش، دوم: رسیدن به اوج و آخرین مرحله و نقطه برگشت،

سوم: استراحت و احساس آرامش و شادی. استرбак می‌گوید که دو نوع عوض شدن وجود دارد. در يك نوع احساس شدید گناه هست و در دومی احساس نقص و عدم کمال که همراه تلاش برای زندگی وسیع‌تر و روشنایی روحانی می‌باشد. برای تحقیقاتی که روانشناسی در مورد عوض شدن کرده است ارزش شایسته‌ای قائل نشده‌ایم! نباید آنها را به کناری زد و ناچیز شمرد. این تحقیقات موضوع را بسیار روشن‌تر ساخته ولی عده زیادی از محققین منکر این حقیقت شده‌اند که عوض شدن‌هایی که مطابق کتاب مقدس باشد جنبه روحانی و ماوراءالطبیعه دارد. در واقع تغییر و عوض شدن مطابق کتاب مقدس سه مرحله دارد، دومرحله مثبت است و مرحله سوم منفی. دو مرحله مثبت عبارتند از توبه و ایمان که توبه قدم اول عوض شدن و برگشتن از زندگی اولیه است. ایمان هدف اصلی عوض شدن یعنی بازگشت به سوی خداست. سومین مرحله را که منفی است می‌توان تولد تازه و خلقت نو نام نهاد. حال باید دانست که مسیح فرمود برای رفتن به بهشت باید عوض شد. این حرف من نیست بلکه حرف مسیح است! این عقیده انسانی نیست بلکه عقیده الهی است! مسیح فرمود: «تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد» (متی ۱۸: ۳).

عوض شدن و تبدیل یافتن واقعی شامل تمامی فکر و تمایلات و اراده است. هزاران نفر وجود دارند که فقط با فکر و مغز خود مسیح را پذیرفته‌اند. اینها به تمام کتاب مقدس ایمان دارند و هرچه مربوط به مسیح است می‌پذیرند ولی واقعا در مسیح عوض نشده‌اند. در باب دوم انجیل یوحنا سرگذشت صدها نفر مردمی ذکر شده که در روزهای اولیه آمدن مسیح او را پیروی می‌کردند. در انجیل می‌گوید بسیاری از آنها به او ایمان داشتند ولی مسیح آنها را محرم راز نشمرد زیرا قلب تمام بشر را می‌شناخت. چرا مسیح آنها را محرم نشمرد و به آنها اعتماد نکرد؟ او می‌دانست که ایمان آنها فقط با مغز است نه با دل. تفاوت زیادی است بین عوض شدن مغزی و عوض شدن کاملی که باعث نجات روح می‌شود. البته می‌دانیم که عوض شدن واقعی طرز فکر ما را هم نسبت به مسیح تغییر می‌دهد. هزاران نفر وجود دارند که دچار احساساتی شده و آن را عوض شدن می‌دانند ولی واقعا در مسیح عوض نشده‌اند. مسیح می‌خواهد طرز زندگی شما را عوض کند. اگر شما دچار احساساتی شده ولی زندگی شما تغییر نکرده پس باید بدانید که واقعا عوض نشده‌اید. البته قبول داریم که وقتی نزد مسیح آمدید احساسات شما هم عوض خواهد شد و در شما نفرت و محبت به وجود خواهد آمد زیرا از گناه نفرت پیدا خواهید کرد و نسبت به عدالت، محبت خواهید نمود. تمایلات شما دچار انقلاب عمیقی خواهد شد و به طور بی‌حد و حصر خود را وقف او خواهید ساخت و محبت غیرقابل وصفی نسبت به او پیدا خواهید کرد.

هرچند با مغز مسیح را قبول کنید و با احساسات خود نیز او را بپذیرید ولی اینها کافی نیست، باید اراده شما هم عوض شود. باید تصمیم بگیرید که مسیح را اطاعت کرده و از او پیروی کنید. اراده شما باید تسلیم اراده خدا شود و نفس شما باید بر صلیب میخکوب گردد. تنها میل و اراده شما این خواهد بود که او را خشنود سازید. در موقع عوض شدن و تبدیل یافتن در حالی که پای صلیب ایستاده‌اید روح القدس سعی می‌کند برای شما روشن سازد که گناه‌کارید. او نظر شما را به سوی مسیح متوجه می‌سازد که به جای شما فد اشد. شما باید قلب خود را باز نید و اجازه دهید داخل شود. در همین لحظه است که روح القدس معجزه تولد تازه را انجام می‌دهد و شما در واقع يك موجود روحانی جدیدی می‌شوید. حیات خدا در شما داخل می‌شود و شريك زندگی خدا می‌گردید و عیسای مسیح به وسیله روح خدا در دل شما ساکن می‌گردد. عوض شدن به قدری ساده است که کودک هم می‌تواند معنی آن را بفهمد، در عین حال به قدری عمیق است که دانشمندان علوم الهی در طول تاریخ در عمق آن به تفکر پرداخته‌اند. خدا راه نجات را

به قدری واضح ساخته است تا «هر که در آن راه سالک شود اگر چه هم جاهل باشد، گمراه نخواهد گردید» (اشعیا ۳۵: ۸). هیچ کس به علت کمی دانش و فهم از ملکوت خدا دور نخواهد شد. ثروتمندان و فقرا، هوشیار و ساده همه می‌توانند عوض شوند و تبدیل یابند. به طور خلاصه باید گفت عوض شدن یعنی تغییر و تبدیل. وقتی يك نفر عوض می‌شود ممکن است به همان چیزهایی که قبلا علاقه داشت باز علاقه داشته باشد ولی علت این علاقه تغییر نخواهد کرد. ممکن است از دوستان دنیوی خود دوری گزینید، نه به این سبب که آنها را به دیده تحقیر می‌نگرید، زیرا ممکن است بسیاری از آنها شایسته و دوست داشتنی باشند بلکه علاقه بیشتری در خود حس می‌کند که با مسیحیان هم فکر، معاشرت داشته باشد.

شخص عوض شده چیزهایی را که قبلا مورد نفرتش بود، دوست خواهد داشت و از چیزهایی که قبلا دوست داشته نفرت خواهد کرد! حتی قلبش درمورد خدا عوض خواهد شد. قبلا ممکن بود نسبت به خدا بی‌توجه بوده و از او می‌ترسیده و در خود احساس وحشت و دشمنی می‌کرده است ولی حالا در خود يك حالت احترام کامل و اطمینان و اطاعت و تسلیم می‌بیند. اکنون ترس خدا آمیخته با احترام خواهد بود. حق‌شناسی همیشگی به وجود خواهد آمد، اعتماد دائمی نسبت به خدا ایجاد خواهد شد و يك نوع وفاداری جدید پدیدار می‌گردد. قبل از عوض شدن هدف فقط عبارت بود از ارضای امیال نفسانی! اولین و مهم‌ترین موضوع زندگی عبارت بود از آموزش و پرورش و رشد عقلانی یا ثروتمند شدن. اکنون عدالت و پاکی و قلب و زندگی مسیحی، مافوق سایر علایق خواهد بود زیرا راضی ساختن مسیح واقعا یگانه موضوع مهم خواهد گردید. به عبارت دیگر عوض شدن یعنی به وجود آمدن تغییر کامل در زندگی شخص. خوب به خاطر دارم دختر جوانی که در نیویورک برگ شده بود به لوس آنجلس آمد تا عروسی که هر دو در شرکت بزرگ تبلیغاتی در نیویورک کار می‌کردند، آشنایی پیدا کرده و علاقه آنها در مجالس کوکتیل و رقص شبانه شروع شده بود. مرد جوان برای این که پیشرفت بیشتری در کار داشته باشد، خود را به شعبه شرکت در کالیفرنیا منتقل کرد و دختر هم تصمیم گرفت تا چند ماه دیگر به آن جا منتقل شود تا با هم ازدواج کنند. تقریبا يك هفته بعد از این که دختر جوان وارد لوس آنجلس شد و انتظار داشت يك زندگی جدید پر از خوشی و سعادت آغاز کند، فهمید که مرد جوان عاشق یکی از ستارگان سینما شده ولی جرأت نداشته پیش از آن که او از نیویورک حرکت کند حقیقت را برایش بنویسد.

در این حال دختر جوان تنها و بی‌کس در شهری که هیچ کس را نمی‌شناخت باقی ماند. تمام نقشه‌هایش نقشه بر آب شده و غرورش پایمال گشته بود و آینده‌اش سرد و بی‌طمعنی به نظر می‌رسید. خانواده او مذهبی نبود و در لحظاتی که احتیاج شدیدی به کمک داشت نمی‌دانست از کجا و از که تسلی و تشویق و راهنمایی بیابد! در حالی که از کوچه‌های ناشناس عبور می‌کرد و می‌طکوشید این ضربه روحی و تحقیر را تحمل کند به «عبادتگاه خیمه‌ای» ما رسید که در آن جا جلسات روحانی داشتیم. او نفهمید چه چیزی وادارش کرده تا داخل شود ولی داخل شد و با افسردگی تا آخر جلسه نشست. شب بعد هم آمد و يك هفته در جلسات حاضر می‌شد تا این که از پس ابرهای تلخ کامی و بدبختی که او را احاطه کرده بود، خدا صدای خود را به گوش او رسانید و جلو آمد تا احتیاج خود را به نجات اقرار کند. علاوه بر این که بار احساس گناه و تحقیر به وسیله ایمان به عیسی مسیح خداوند از دوشش برداشته شد ولی متوجه گردید عشقی که از دست داده است باعث گردید تا به عشق و محبت بسیار عظیم‌تر و عمیق‌تری دست یابد. احساس حقارت که مانع می‌شد دوباره به نیویورک برای مشغول شدن به کار سابق خود برگردد، از بین رفت و به جای این که زندگی را پایان یافته حساب کند متوجه شد که زندگی از همیشه بهتر است. به جای این که مغز و استعداد اجتماعی خود را صرف مجالس بی‌پایان کوکتیل کند، در کارهای کلیسایی به کار می‌برد و بسیار فعال بود. قوه تخیل خود را که قبلا

برای سرگرمی مراجعین اداره به کار می‌طُبرد، اکنون به كمك آن سعی می‌کند تا داستان‌های کتاب مقدس را به طور زنده برای جوانان مجسم نماید. استعدادی که برای جمع‌آوری پول و تأمین زندگی داشت اکنون برای خدمت خداوند به کار می‌رود.

شبان کلیسای او می‌گوید پیشنهادات او برای ازدیاد جماعت در کلیسا بسیار گران‌بها بوده است. اکنون نه فقط تنها و بی‌کس نیست بلکه اعضای کلیسا پیوسته در جستجوی او هستند. مهم‌تر از همه این که حس تنهایی او را کاملاً ترك کرده و مطمئن است که عیسی مسیح همیشه در کنار اوست و حاضر است او را تسلی دهد و رهبری و محافظت فرماید. تنها اینها نتیجه عوض شدن اوست که از راه سرد و بی‌معنی دنیوی که با افسردگی در آن قدم می‌زد، برگشت و به سوی خداوند نجات دهنده خود عیسی مسیح آمد! او با خدا آشتی کرد و صلح و آرامش الهی را یافت.

کتاب: چگونه می‌توان خدا را یافت؟

نوشته: بیلی گراهام

ترجمه: ط. میکائیلیان

فصل چهارم: توبه کنید

«بر این منوال خوشی در آسمان رخ می‌نماید به سبب توبه يك گناهکار بیشتر از خود برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند» (لوقا ۱۵: ۱۷). ما تاکنون متوجه شدیم که عیسی می‌خواهد عوض شویم به علاوه فهمیدیم که سه مرحله عوض شدن عبارت است از: توبه، ایمان و تولد تازه. مسلم نیست که کدام يك برتر از دیگری است ولی همه بر يك عقیده‌اند که در يك زمان واقع می‌شوند. خواه بدانید و خواه ندانید، در آن لحظه بحرانی این سه با هم اتفاق می‌افتد. اگر بخواهیم توبه را با يك کلمه بیان کنیم، این کلکه عبارت است از «ترك». سؤال می‌کنید «ترك کردن چه چیزی؟» جواب این سؤال يك کلمه است «گناه». همان طور که قبلاً بیان کردیم کتاب مقدس می‌فرماید که گناه عبارت است از شکستن قانون، گناه عبارت است از انکار قدرت خدا و شانه خالی کردن از انجام هر تعهدی نسبت به او. گناه همان اصول پر شرارت است که در اثر وسوسه و سقوط آدم و حوا وارد باغ عدن شده و از آن زمان به بعد این زهر کثیف در تمام بشر تأثیر کرده به طوری که «همه گناه کرده‌اند و عادل نیست، یکی هم نی!»، گناه رابطه ما را با خدا تیره و تار کرده و در نتیجه رابطه ما را با یکدیگر نیست بر

هم زده حتی با خویشتن هم خوب نیستیم. ما نخواهیم توانست در این جهان با خدا و با یکدیگر در صلح و صفا زندگی کنیم و در خود احساس آرامش نماییم مگر این که فکری برای چیزهای ناپسندی که خدا از آنها نفرت دارد بکنیم. ما نه فقط باید از گناه نفرت داشته باشیم بلکه باید مرتکب گناه هم نشویم. ما باید جنبه‌های دنیوی، نفسانی و شیطنانی را ترك کنیم. نباید در این مورد جر و بحث کنیم، چانه بزنییم یا تقاضای تخفیف کنیم و مردد باشیم. مسیح می‌خواهد که ما کاملا گناه را ترك کنیم.

در این جا قانون عشق و محبت وجود دارد زیرا وقتی شما با کمال صمیمیت عاشق عیسی مسیح شدید مایل نخواهید بود کارهایی انجام دهید که او از آنها نفرت دارد و برای او خوشایند نیست. شما وقتی خود را با ایمان به او تسلیم می‌کنید، خود به خود تمامی گناهانی را که در زندگیتان وجود دارد ترك خواهید کرد. به همین دلیل است که توبه و ایمان با هم هستند. بدون ایمان نجات بخش نمی‌توانید واقعا توبه کنید و بدون توبه واقعی نمی‌توانید ایمان نجات بخش داشته باشید. جای تأسف است که امروزه اغلب واعظان، لغت توبه را به کار نمی‌برند زیرا این لغت چندان مورد پسند مردم نیست! اولین وعظی که از مسیح به یاد داریم این بود که «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متی ۴: ۱۷). این کلماتی بود که خدا به وسیله فرزندش بیان فرمود. وقتی عیسی به جهان آمد قلبش پر از محبت و شفقت بود ولی فوراً در مورد گناهکاری انسان صحبت فرمود. او مردم را متوجه کرد تا به خطاکاری خود پی ببرند و از خدانشناسی دست بردارند. مسیح فرمود مردم باید قلباً توبه کنند تا او بتواند مهر و محبت خود را جاری سازد. عیسی از گذاشتن سرپوش بر روی گناهان خودداری فرمود. او تأکید فرمود که بشر باید گناهان خود را بشناسد و خود را آن طوری که واقعا هست ببیند. مسیح فرمود پیش از آن که بتوان مهر و محبت خدا را آشکار ساخت بشر باید طرز فکر خود را عوض کند. يك روز مردم نزد عیسی آمدند و به او خبر دادند که پیلاطوس رومی هنگام سرکوبی شورشیان یهودی خون عده‌ای از یهودیان را با قربانی‌ها آمیخته است. هم چنین به او اطلاع دادند که برج سلوام فرو ریخته و عده زیادی کشته شدند. در جواب آنها عیسی فرمود: «آیا گمان می‌برید که این جلیلیان گناه‌کارتر بودند از سایر سکنه جلیل از این رو که چنین زحمات دیده‌اند؟ نی بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شما هم چنین هلاک خواهید شد» (لوقا ۱۳: ۲ و ۳). به عبارت دیگر عیسی فرمود خواه مردم مرگشان به طور وحشتناک و بر اثر تصادف باشد و خواه به طور طبیعی، سرنوشت آنها یکی است مگر این که به سوی خدا بازگشت کنند.

بدون انجام این کار ایمان غیرممکن است. البته مهر و محبت خدا همیشه شامل حال ماست ولی توبه راه را برای جاری شدن رحمت خدا باز می‌کند، زیرا می‌دانیم که نجات فقط از فیض و بخشش خداست. ما خوب فهمیده‌ایم که قربانی کردن، اجرای مراسم مذهبی و انجام دستورات دینی نمی‌تواند حتی يك نفر را نجات دهد. کتاب مقدس می‌فرماید هیچ کس نمی‌تواند با اجرای قوانین مذهبی در نظر خدا عادل شود. کتاب مقدس می‌فرماید: «عادل به ایمان زیست خواهد نمود» (رومیان ۱: ۱۷). نجات، بخشش و عادل شمرده شدن همه نتیجه فداکاری مسیح بر روی صلیب است. با وجود این فداکاری مسیح برای کسی مفید خواهد بود که از گناه توبه کند و با ایمان، مسیح را بپذیرد. یونس در شهر نینوا درباره توبه و عظ کرده و در نتیجه اهالی آن جا توبه کردند. حزقیال درباره توبه و عظ کرد و فرمود: «بنابراین خداوند یهوه می‌گوید ای خاندان اسرائیل من بر هر يك از شما موافق رفتارم داوری خواهم فرمود. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خود بازگشت نمایید تا گناه موجب هلاکت شما نشود» (حزقیال ۱۸: ۳۰). پیغام مهم یحیی تعمید دهنده چنین بود: «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متی ۳: ۲). کلمه توبه در عهد جدید هفتاد مرتبه تکرار شده است. عیسی فرمود: «اگر توبه نکنید،

همگی هلاك خواهید شد». روز پنطیکاست و عظم پطرس این بود: «توبه کنید و هر يك از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید» (اعمال رسولان ۲: ۳۸). پولس رسول به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسیای مسیح شهادت می‌داد (اعمال رسولان ۲۰: ۲۱). در کتاب مقدس خدا حکم می‌کند که مردم توبه کنند: «پس خدا از زمان‌های جهالت چشم پوشیده و الان همه خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند» (اعمال رسولان ۱۷: ۳۰).

این حکم و دستور است، فعل امر است. آیا شما توبه کرده‌اید؟ مقصود عیسی از کلمه توبه چه بود؟ چرا این کلمه در کتاب مقدس بسیار تکرار شده است؟ اگر در کتاب لغت جدید، معنی کلمه توبه را نگاه کنید شاید چنین باشد «توبه یعنی متأسف و پشیمان شدن» ولی کلمات اصلی عبری و یونانی که عیسی به کار برد خیلی بیشتر از اینها معنی دارد. معنی توبه در کتاب مقدس عبارت است از «عوض شدن و یا بازگشت» کلمه‌ای است پر قدرت و متضمن عمل و معنی آن عبارت است از يك انقلاب کامل در زندگی يك فرد. وقتی کتاب مقدس ما را دعت می‌نماید که از گناه توبه کنیم، مقصودش این است که از گناه روگردان شویم، عقب گرد کنیم و مخالف جهت گناه و ضمايم آن قدم زنیم. عیسی پسر گمشده را مثل زد تا معنی توبه را روشن سازد. وقتی پسر گمشده توبه کرد فقط نشست و برای گناهان خود غصه نخورد و کار منفی نکرد. او در جای خود یعنی میان خوراك خوك‌ها باقی نماند. او بلند شد، آن جا را ترك کرد و در جهت مخالف قدم برداشت. او به جستجوی پدر خود پرداخت و در مقابل او فروتن شد و پاداش خود را به دست آورد. چه بسیار از مسیحیان عصر حاضر که متوجه نیستند مقصود کتاب مقدس از توبه چیست! آنها فکر می‌کنند توبه به معنی این است که برای گناهان خود سر را تکان دهند و بگویند: اوه از کاری که کرده‌ام متأسفم! و دوباره زندگی خود را مثل سابق ادامه دهند. توبه واقعی یعنی عوض شدن، روگردان شدن، در جهت تازه‌ای قدم زدن ولی برای توبه، پشیمانی کافی نیست. یهودا که به مسیح خیانت کرد، پشیمان و متأسف بود ولی هرگز توبه نکرد! حتی اصلاح نفس کافی نیست. شما نمی‌توانید با هیچ زحمت و ریاضت بدنی و فکری، خدای پر قدرت را راضی کنید. گناهان ما فقط به وسیله مسیح بر روی صلیب بخشیده شد و در آن جا او برای گناهان ما مجازات شد. رنج بردن و زحمت کشیدن، نمی‌تواند گناهان را پاک سازد. وقتی بحث از توبه می‌شود مقصود این نیست که باید سوگواری کرد. عده‌ای فکر می‌کنند برای توبه لازم است انسان مدت معینی سوگواری کند تا برای نجات حاضر شود.

يك نفر چند سال پیش به من می‌گفت: شبی که مسیح را یافت در يك جلسه عبادتی در زیر چادر برای عبادت جلو رفت. وقتی زانو زده بود کوشش می‌کرد تا خدا را پیدا کند که یکی از خواهران روحانی نزد او آمد و با دست بر پشتش زد و گفت: ای برادر ادامه بده! اگر می‌خواهی خدا را پیدا کنی باید پایداری نمایی. چند دقیقه بعد یکی از کارکنان کلیسا آمد و به او گفت: برادر جان آرام باش! بعد خواهر دیگری آمد و گفت: شبی که توبه کردم نور زیادی به صورتم تابید و بدنم سرد شد. این شخص می‌گفت: من سعی کردم تا آرام باشم و ادامه دهم و در عین حال منتظر نور بودم ولی گنج شده و نمی‌دانستم چه کنم! یکی از پیشوایان خردمند مسیحی چنین گفت که شخصی ایمان آورد ولی واعظ و جماعت انتظار داشتند که او احساساتی از خود بروز دهد و همین امر مانع آمدن او نزد خدا شد. در بعضی از جلسات روحانی، احساسات غلط باعث گمراهی حق‌جویان شده است ولی توبه‌ای که من درباره آن صحبت می‌کنم عبارت است از توبه مطابق کلام خدا که شامل سه چیز است: فکر و احساسات و اراده.

اول- باید بفهمیم که گناه‌کاریم. کتاب مقدس می‌فرماید: «همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند» (رومیان ۳: ۲۳). وقتی حضرت اشعیا به گناهان خود پی برد چنین گفت: «وای بر

من! ... زیرا که مرد ناپاک لب هستم» (اشعیا ۶: ۵). وقتی حضرت ایوب متوجه شد که گناهکار است این طور گفت: «از خویشتن کراهت دارم» (ایوب ۴۲: ۶). وقتی پطرس حواری فهمید که گناهکار است چنین گفت: «مردی گناهکارم» (لوقا ۵: ۸). و وقتی پولس رسول به گناهان خود پی برد خود را «بزرگترین گناهکاران» نامید. روح القدس ما را متوجه گناه می‌کند. در واقع اگر روح القدس در فکر و قلب انسان قبلا کار نکند توبه امکان نخواهد داشت. روح القدس ممکن است دعاهای يك مادر را به کار برد، از موعظه استفاده کند، برنامه مسیحی رادیو، برج کلیسا یا مرگ یکی از عزیزان را مورد استفاده قرار دهد و ما را به توبه کشاند. در عین حال من در جلسات خود اشخاصی را دیده‌ام که در اثر احساس گناه می‌لرزیده‌اند ولی توبه نکرده‌اند. امکان دارد انسان کاملا متوجه شود که گناهکار است و حتی ممکن است برای گناهان خویش اشک بریزد ولی توبه نکند.

دوم- احساسات و عواطف ما همان طور که در کارهای دیگر دخیل هستند، در توبه نیز شرکت دارند. پولس رسول فرمود: غم خدایی ما را به توبه می‌کشاند. عده‌ای با هرگونه احساسات مخلفند و مثل این است که می‌خواهند انسان در محیط سردی مثل یخچال توبه کند. هر چند احساسات غلط خطرات و اثرات زیادی دارد ولی در عین حال احساسات اصل و عمیق هم هست. به قول دکتر سنگستر، واعظ بزرگ متدیست انگلیسی «شخصی که در مسابقه فوتبال یا بیسبال فریاد می‌کشد ولی از گریه يك گناهکار در پای صلیب ناراحت نمی‌شود و از خطرات احساسات صحبت می‌کند، دارای فکر صحیحی نیست». هوراس والپول وقتی واعظ معروف یعنی جان وسلی را متهم کرد که در موعظه‌های خود به طرز بدی از احساسات استفاده می‌کند.

سوم- توبه شامل اراده است. وقتی به اراده می‌رسیم، به مرکز توبه رسیده‌ایم. برای ترك گناه اراده لازم است تا نظریه نسبت به خود و نسبت به گناه و نسبت به خدا عوض شود و باید احساسات و اراده و حالت و هدف شخص عوض شود.

فقط روح خدا می‌تواند تصمیمی را که برای توبه واقعی لازم است به شما دهد و توبه واقعی این نیست تا مثل دختری که دعا می‌کرد، بگوییم خداوندا اگر واقعا خوب نباشم، مرا خوب کن ولی به اندازه‌ای خوب شوم که تنبیه نگردم! هزاران نفر وجود دارند که نامشان جزء اعضای کلیسا ثبت شده است و هرگاه فرصتی پیدا کنند به کلیسا می‌روند و به کلیسا پول می‌دهند و از فعالیت‌های آنان پشتیبانی می‌نمایند و بعد از جلسه دست شبان کلیسا را می‌فشارند و برای موعظه عالی از او تشکر می‌کنند. صحبت آنان ممکن است مثل مسیحیان باشد و اکثرشان آیات زیادی از کتاب مقدس می‌دانند ولی هرگز توبه واقعی نکرده‌اند. آنها برای مذهب واقعا اهمیت قائل نیستند زیرا وقتی گرفتار مشکلی می‌شوند به یاد خدا می‌افتند و دعا می‌کنند ولی در سایر مواقع درباره خدا تفکر نمی‌کنند! کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که هرگاه کسی نزد مسیح آید در او تغییری به وجود خواهد آمد که در تمام کارهایش منعکس می‌گردد. هیچ آیه‌ای در کتاب مقدس وجود ندارد که به شما اجازه دهد مسیحی باشید و هرطور می‌خواهید زندگی کنید. وقتی مسیح داخل قلب کسی می‌گردد، می‌خواهد مالک و خداوند آن باشد. او تسلیم کامل می‌خواهد و مایل است امور عقلانی شما را اداره کند و میل دارد تمام وجود فقط مطیع او باشد. او استعدادها و قدرت‌های شما را لازم دارد و می‌خواهد تمام کار و کوشش شما به نام او انجام شود.

بسیاری از مسیحیان سرشناس داشتن یخچال را از کلیسا رفتن بیشتر دوست دارند. اگر به آنها فرصت دهیم که بین پیش‌پرداخت خرید اتومبیل نو و کمک به ساختمان مدرسه یکشنبه، یکی را انتخاب کنند به آسانی می‌توان حدس زد که تصمیم اغلب آنها چه خواهد بود. هزاران نفر از اشخاص به اصطلاح مسیحی پول و وسایل جدید زندگی را بر تعلیمات مسیح ترجیح می‌دهند، می‌توانیم برای سینما و فوتبال و مسابقات دیگر فرصت پیدا می‌کنیم ولی برای خدا وقت

نداریم! می‌توانیم پول خود را ذخیره کنیم که تلویزیون بخریم و یا آن را عوض کنیم ولی فکر می‌کنیم که قادر به پرداخت دهک در آمد خود به خدا نیستیم! این بت پرستی است! باید عوض شویم! گاهی در مورد بت‌پرستان قدیم صحبت می‌کنیم ولی فرقی که بت‌های ما با قدیم دارند این است که بت‌های ساخته شده به جای این که چشمان جواهر نشان داشته باشند، مجموعه‌ای است از دستگاه‌ها و وسایل ایجاد سرما و گرم...! این بت‌ها به جای این که طلاپوش شده باشند با چینی و فلز یا ماده‌ای دیگر ساخته و پرداخته شده که ما آنها را مانن بت می‌پرستیم و فکر می‌کنیم زندگی بدون آنها محال است. عیسی می‌خواهد از تمام این چیزها بالاتر باشد. او می‌خواهد که شما تمام مسائل مربوط به زندگی اجتماعی و خانوادگی و شغل خود را به او بسپارید. او باید در هر کاری که انجام می‌دهید و هر سخنی که می‌گویید بالاترین محل را داشته باشد زیرا با توبه واقعی قطعاً به سوی خدا بازگشت می‌نماییم.

عیسی ما را هشدار داده می‌فرماید: کسی داخل ملکوت خدا خواهد شد که همه چیز را ترک کرده و از تمام گناهان کاملاً دست بردارد. کوشش نکنید این کار را ناتمام انجام دهید و نگویید من بعضی از گناهانم را ترک می‌کنم و بعضی را نگاه می‌دارم و قسمتی از عمرم را به خاطر عیسی می‌گذرانم و بقیه را صرف پیروی از تمایلات خود خواهم نمود! عیسی میل دارد که صد در صد به او تسلیم شویم و اگر این کار را انجام دهیم، هزار برابر به ما اجر خواهد داد. ولی منتظر نباشید که عیسی برای سی درصد تسلیم پنج درصد اجر دهد زیرا خدا کارهای معجزه‌آسای خود را این طور انجام نمی‌دهد! او مایل است که کاملاً عوض شویم و کاملاً تسلیم گردیم. وقتی تصمیم می‌گیرید که از گناه صرف نظر کنید و آن را ترک نمایید و همه چیز خود را به مسیح بسپارید قدم دیگری برای آشتی با خدا برداشته‌اید.

کتاب: چگونه می‌توان خدا را یافت؟

نوشته: بیلی گراهام

ترجمه: ط. میکائیلیان

فصل پنجم: ایمان

«زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید به وسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست و نه از اعمال تا هیچ کس فخر نکند» (افسیان ۲: ۸ و ۹). حال حاضریم قدم دیگری برای آشتی با خدا برداریم. حالا حاضرید که زندگی گذشته و گناهان خود را ترک کنید. تصمیم گرفته‌اید که این تغییر در زندگی شما به وجود آید. دیگر از خدا گریزان نیستند بلکه به سوی محبت و رحمت او می‌روید و به او پناه می‌آورید. تصمیمی که لازم بود گرفته و راه خود را انتخاب کرده‌اید، توبه کرده و راه صحیحی را انتخاب کرده‌اید هر چند ممکن است راه مشکلی باشد. راهی را برگزیده‌اید که حضرت موسی در حدود سه هزار و پانصد سال پیش انتخاب کرد و به خاطر آن تمام افتخارات سلطنتی مصر را ترک کرد و برای رضای خدا تصمیم گرفت. موسی چهل ساله بود که تصمیم مهم خود را گرفت و به اثین نتیجه رسید که ایمان و حقیقت چون با زحمات و مشکلات توأم باشد، بهتر از ثروت و شهرت بدون محبت خدا است. در تاریخ بشریت عده کمی وجود داشته‌اند که لازم بود تصمیمی به این اندازه مشکل بگیرند. موسی مردی دانشمند و ثروتمند و برجسته بود. چون پسر خوانده دختر فرعون بود، لذا با هر نوع احترام و جلال و جبروت آشنایی داشت. تاج و تخت و ثروت کشور مصر که در آن زمان نیرومندترین و زیباترین کشور جهان بود در اختیار او قرار داشت.

با این حال کتاب مقدس می‌گوید: «به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از این که پسر دختر فرعون خوانده شود و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آن که لذت اندک زمانی گناه را ببرد و عار مسیح را دولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت زیرا به سوی مجازات نظر می‌داشت. به ایمان مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند» (عبرانیان ۱۱: ۲۴-۲۷). توجه نمایید که می‌فرماید او «ابا نمود» و «ترک کرد»، توبه واقعی همین است. بعد می‌گوید که این کار را با «ایمان» انجام داد، این است قدم بعدی یعنی ایمان. موسی این تصمیم را در حالتی که روانشناسان برای تجربیات مذهبی لازم می‌دانند، یعنی در وقتی که کاملاً احساساتی بود نگرفت. محرک او در این کار عجز و ناتوانیش نبود زیرا او مرد بی‌عرضه و نالایقی نبود. موسی راه خود را برای این انتخاب کرد تا محرومیت‌هایی را که در این جهان تحمل کرده بود در عالم آینده جبران کند و برگشت او به سوی زندگی مذهبی از روی بی‌علاقگی و بی‌حوصلگی نبود. او در پی منافع و تفریح و سرگرمی نمی‌گشت. تمام دلایلی که برای جستجوی خدا می‌آوردند و دلایل بی‌شمار دیگر، در مورد موسی صدق نمی‌کرد. او را مجبور نکردند که از زندگی جسمانی و شیطانی بگریزد بلکه خودش این طور تصمیم گرفت.

موسی نه ضعیف‌العقل بود و نه ضعیف‌الاراده و مانند انگلی به تشکیلات موجود نمی‌چسبید. او مانند کسانی نبود که هیچ ارزشی ندارند ولی در جستجوی معروفیت و مقام می‌باشند. او به هیچ وجه شبیه کسانی نبود که تمسخرکنندگان مذهب می‌گویند شخص باید طوری باشد که احتیاج به نجات را حفظ کند. هر چه مردم آرزو می‌کنند، در اختیار موسی بود با این وصف با قضاوت صحیح خود در ابتدا زندگی به ثروت و مقام و شهرت پشت پا زد و ایمان به خدا را انتخاب کرد. هر بار که می‌شنوم فقط اشخاص ناامید و بی‌چاره و ناراحت به وسیله مذهب تسلی پیدا می‌کنند به یاد موسی می‌افتم. افتخار داشته‌ام که با صدها هزار نفر درباره مشکلات روحانی صحبت کنم و به این نتیجه رسیده‌ام کسانی که دارای قضاوت صحیح هستند و از مسیح به عنوان خداوند و استاد خود خودداری می‌کنند، به این علت نیست که مسیحیت را مخالف عقل می‌دانند بلکه به این علت است که می‌خواهند از قبول مسئولیت‌هایی که مسیحیت بر عهده آنها می‌گذارد فرار کنند! اشکالی که بین آنها و مسیح قرار می‌گیرد، همانا قلب ضعیف آنهاست نه عقل قویشان. آنها مایل نیستند که تمام وجود و همه چیز خود را به مسیح تسلیم کنند.

موسی تمام وظایف و مسئولیت‌هایی که مذهب برای او ایجاد می‌کرد به دقت مطالعه نمود و متوجه شد که اگر بخواد خدا را در آغوش بگیرد لازم است بسیاری از چیزها را که در نظر مردم عزیز است از دست بدهد، لذا در مطالعات خود عجله نکرد و در اثر احساساتی شدن به نتیجه نیمه قطعی نرسید. او می‌دانست چه چیزهایی را از دست خواهد داد و با استفاده کامل از قوای نیرومند عقلی این تصمیم را گرفت. روش و راهی که انتخاب کرده بود موقتی و آزمایشی نبود. او نمی‌خواست ایمان را انتخاب کند. اعتقادی کامل و هدفی غیر قابل تغییر بود که در اثر عوض شدن اوضاع و وسوسه‌های فقر طولانی سست نمی‌شد. او تمام وسائل و روابطی که پشت سر بود معدوم کرد تا راه برگشت وجود نداشته باشد. وقتی موسی در چهل سالگی به بحرانی‌ترین زمان خود رسید، بدون قید و شرط خود را برای همیشه و در تخت تمام شرایط به خدا و دستورات او سپرد. ماهیت تصمیم موسی چقدر با تصمیم گمایل برادر فورد بیوگرافی نویسنده مشهور فرق داشت که در پایان زندگانش گفت: «من جرأت نمی‌کنم عهد جدید را بخوانم زیرا می‌ترسم در من طوفانی از نگرانی و شک و ترس به وجود آورد که ناشی از انتخاب راه غلط و خیانت به خدای حی و ابدی باشد.

موسی چنین ترسی نداشت. شما هم اگر حالا و از صمیم قلب برای همیشه به وسیله ایمان به سوی عیسی مسیح برگردید چنین ترسی نخواهید داشت. نگوئید مدتی مسیحیت را آزمایش می‌کند اگر فایده‌ای داشت ادامه می‌دهم ولی اگر دیدم بی‌فایده است باز هم فرصت خواهم داشت که راه دیگری برای زندگی انتخاب کنم! وقتی به سوی مسیح می‌آیید باید تمام پل‌هایی که پشت سر است خراب کنید و هیچ فکر برگشتن نباشید. سال‌ها پیش وقتی بال‌های عقاب سهمگین امپراطوری روم سایه شوم خود را بر جهان افکنده بود سربازان بی‌باکی که قیصر آنها را رهبری می‌کرد با کشتی برای فتح بیریثانیا پیش می‌رفتند. وقتی کشتی‌های دشمن در افق کشور نمایان شدند، هزاران نفر از دلیران انگلیسی در ارتفاعات گرد آمدند تا از وطن خود دفاع کنند. با کمال تعجب مشاهده کردند که اولین کار رومی‌ها بعد از پیاده شدن، این بود که کشتی‌های خود را آتش زدند. وقتی شعله‌های آتش کشتی‌ها را از بین برد هر گونه راه برگشت بر روی مهاجمین بسته شد. با چنین روحیه شکست‌ناپذیر چگونه ممکن بود فاتح نشوند. جای تعجب نیست که روم معروفترین کشور جهان شد.

همین طور هم مسیح تسلیم و سرسپردگی کامل می‌خواهد. «عیسی وی را گفت کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند شایسته ملکوت خدا نمی‌باشد» (لوقا ۹: ۶۲). موسی وقتی این تصمیم حیاتی را گرفت که بر سر دو راهی زندگی قرار داشت. فکر قضایی او تمام اثرات این تصمیم را سنجید و راه را تا آخر در نظر گرفت. تمام دلایل موافق و مخالف را بررسی کرد و عاقبت تصمیم گرفت به خدا اعتماد و ایمان داشته باشد. اول راه وسیع را در نظر گرفت که روشن بود و در آن قدرت و زندگی مرفه و شادی و شراب فراوان بود و تمام لذات زندگی را به شخص ارزانی می‌داشت. این راه آشنا به نظر می‌رسید و موسی آن را خوب می‌شناخت، زیرا مدت چهل سال در آن قدم زده بود و می‌دانست که پایانش فساد و خرابی است و به جهنم منتهی می‌گردد. سپس موسی به راه دوم نگاه کرد که راهی مشکل بود. موسی می‌دید که در این راه رنج و زحمت و تحقیر و ناامیدی وجود دارد. مشکلات و آزمایش‌ها و دردها در نظر گرفت ولی به چشم ایمان دید که در این راه پیروزی و اجر و پاداش و حیات جاوید وجود دارد. شاید شخص دیگری که قوه قضاوتش کمتر از موسی بود، تصمیم می‌گرفت راه اول را انتخاب کند، زیرا در آن روزگار مصر بزرگترین قدرت دنیا بود و دره حاصلخیز نیل را که به انبار غله دنیا معروف بود در تصرف داشت. لشکریانش شکست‌ناپذیر و دانشگاهش در تمام جهان معروف و نمونه بود.

عده کمی به خاطر خدا به اندازه موسی از امتیازات دست کشیده‌اند. تعداد کمی تا این حد در وسوسه‌های مختلف بوده‌ایم و از ما خواسته شده مقاومت کنیم. عده کمی این همه نعمات و لذات دنیوی داشته‌اند. کتاب مقدس بیان می‌کند که گناه لذت دارد هرچند موقتی باشد ولی لذات زودگذرند و باعث تسلی و راحتی نمی‌گردند. موسی راه خدا را انتخاب کرد، فداکاری و بزرگی نمود و در عوض پاداش بزرگی دریافت کرد. در زمان موسی رسیدن به درجات عالی خوشبختی برای عده کمی مقدور بود، در واقع باید گفت که کمتر کسی اندازه او فرصت داشت تا ثروتمندترین شخص جهان باشد. امروزه عده زیادی می‌توانند ثروت اندوزند و خوشبخت شوند. در سال ۱۹۲۳ که جمع‌آوری ثروت در امریکا متداول شده بود عده‌ای از معروف‌ترین رجال معروف مالی جهان در یکی از هتل‌های شهر شیکاگو جمع شدند. همه جا از نیرو و ثروت آنها زیاد صحبت می‌شد! دور میزی اشخاص زیر نشسته بودند:

رئیس بزرگترین شرکت مستقل فولاد جهان، رئیس پرسودترین شرکت جهان، رئیس یکی از بزرگترین شرکت‌های معامله‌گندم، رئیس بورس کالای نیویورک، یکی از اعضای کابینه ایالات متحده آمریکا، رئیس بانک تصفیه بین‌المللی، بزرگترین تاجر وال استریت و شخص دیگری که ریاست نیرومندترین شرکت انحصاری دنیا را داشت. ثروت این اشخاص بیش از موجودی خزانه‌داری امریکا بود! حتی کودک دبستانی هم آوازه موفقیت آنها را شنیده بود. آنها سرمشق شده بودند و دیگران سعی می‌کردند که شبیه آنها شوند! آنها غول‌های صنعت و ثروت امریکا بودند.

در سال ۱۹۲۳ شایعاتی که درباره این اشخاص وجود داشت شیرین و پرهیجان بود. شنیدن این اخبار و اطلاعات باعث ایجاد حسادت می‌گردید و اشخاص دیگر را الهام می‌بخشید تا با کوشش مثل آنها شوند. ولی باید متوجه بود که سال ۱۹۲۳ تاریخ زندگی آنها نیمه تمام و فصل‌های آخر هنوز نوشته نشده بود. وقتی این هشت نفر در شیکاگو دور هم جمع بودند، همه در وضعی قرار داشتند که موسی بر سر دوراهی قرار داشت. اینها هم بر سر یک دو راهی قرار داشتند و در مقابل هر کدام دو راه موجود بود. شاید یک راه را بیشتر نمی‌دیدند و توجهی به آن نداشتند! آنها از انتخاب راه تنگ خودداری کردند و امروز سرگذشت آنها کامل شده است. امروز آخرین فصل زندگی آنها را در دست داریم و می‌توانیم شرح حال آنها را مثل زندگی موسی مرور کنیم و ببینیم کدام راه عاقلانه‌تر است. چارلز شواب رئیس شرکت فولاد در سال‌های آخر زندگی خود با قرض زندگی می‌کرد و در منتهای بی‌پولی فوت کرد. آرتور کاتن بزرگترین تاجر گندم در خارج از امریکا در حال ورشکستگی وفات یافت. ریچارد ویتنی رئیس بورس کالای نیویورک مدتی در بازداشتگاه تأدیبی سینک سینک به سر برد. آلبرت پال عضو کابینه از زندان آزاد شد تا بتواند در خانه خود در راحتی بمیرد. جس لیورمور «خرس» وال استریت و لئون فریزر رئیس بانک تصفیه بین‌المللی و ایوار کروگر رئیس بزرگترین شرکت انحصاری جهان همه خودکشی کردند.

تمام این مردان دارای پول و قدرت و شهرت و مقام و عقل و تعلیم و تربیت بودند ولی فاقد چیزی بودند که به زندگی مفهوم حقیقی می‌بخشد. فاقد چیزی بودند که در مسیحیت اهمیت فراوان دارد، چیزی که تولد تازه را ممکن می‌سازد و خلقت تازه را واقعی می‌گرداند. آنها از ایمان بهره‌ای نداشتند. این مردان بی‌ایمان اگر به اندازه خردلی ایمان داشتند از به کار بردن آن خودداری کردند. اگر می‌توانستند با ثروت خود به مسیح ایمان آورند فصل آخر زندگیشان چقدر عوض می‌شد! توجه فرمایید که موسی به وسیله ایمان از ثروت‌های مصر چشم پوشید. توسط ایمان فهمید که ممکن است بقیه عمر خود را در این جهان با محرومیت به کار برد به سر برد و مورد تمسخر واقع گردد ولی آخرالامر بزرگترین پاداش یعنی حیات جاودانی را دریافت خواهد کرد. اشخاصی مثل شواب و کاتن ممکن است موسی را احمق شمارند و ممکن

است بگویند: یک گنجشک در دست خیلی بهتر است دو گنجشک بر درخت است! ممکن است بگویند: می‌دانید در مصر چه چیزهای گران‌بهایی دارید؟ شخصی با نیروی عقلی شما می‌داند که چه طور باید از این ثروت و قدرت استفاده کند. اگر عاقلانه رفتار کنید مصر بر جهان مسلط خواهد شد و می‌توانید تمام کشورهای کوچک را از میان بردارید! می‌توانید تمام رقیبان را از بین ببرید و بر طبق میل خود کارها را اداره کنید! شاید این طور می‌گفتند زیرا طرز فکرشان همین بوده و همین عمل کرده و بسیاری از آنها ثروت خود را به همین طریق به دست آورده‌اند. آنها به اشخاصی که به خدا ایمان داشتند و خود را به مسیح سپرده می‌خندیدند. آنها می‌گفتند ایمان کار خوبی نیست و عاقلانه نیست. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که ایمان یگانه راه تقرب به خداست «زیرا هر که به خدا تقرب جوید لازم است ایمان آورد بر این که او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد» (عبرانیان ۱۱: ۶).

کتاب مقدس باز تعلیم می‌دهد که ایمان، خدا را بیشتر از هر چیز دیگر راضی می‌سازد «بدون ایمان، تحصیل رضامندی او محال است» (عبرانیان ۱۱: ۶). در سراسر جهان مردم خود را شکنجه می‌دهند، بدن خود را بد شکل می‌سازند، خود را از ضروریات زندگی محروم می‌کنند و وقت زیادی صرف دعا می‌نمایند و خود را قربانی می‌کنند تا بتوانند در نظر خدا پسندیده باشند. ممکن است تمام این کارها خوب باشد ولی بزرگترین کاری که برای خوشنودی خدا می‌توان انجام داد این است که به او ایمان آوریم. ممکن است نزدیکی از دوستان بروم و به او تملق گویم ولی بعد از اتمام جملات تمجیدآمیز بگویم که به او اعتماد ندارم! پس هر چه رسته‌ام، پنبه خواهد شد! یگانه راه راضی ساختن خدا عبارت است از ایمان به کلام او. عیسی مسیح از اطرافیان خود تقاضا می‌کرد که ایمان آورند زیرا فرمود: «مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است و الا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید» (یوحنا ۱۴: ۱۱). کتاب مقدس اعلام می‌کند که ایمان از وظایف اساسی و ضروری است. شاید بپرسید: خوب ایمان که این قدر اهمیت دارد چیست؟ مقصودتان از ایمان چه می‌باشد؟ معنی و مفهوم ایمان چیست؟ از کجا بفهمم که به قدر کافی ایمان دارم؟ باید چقدر ایمان داشته باشم؟ کمی تأمل فرمایید و این همه سؤال را يك دفعه نپرسید! سعی می‌کنم به تدریج جواب دهم. کتاب مقدس مکرر تعلیم می‌دهد که فقط به وسیله ایمان می‌توان نجات یافت. «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت» (اعمال رسولان ۱۶: ۳۱). «اما به آن کسانی که او را قبول کرده‌اند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد» (یوحنا ۱: ۱۲). «و به وسیله او هر که ایمان آورد عادل شمرده می‌شود از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید» (اعمال رسولان ۱۳: ۳۹). «اما کسی که عمل نکند بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد ایمان او عدالت محسوب می‌شود» (رومیان ۴: ۵). «پس چون که به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوندان عیسی مسیح» (رومیان ۵: ۱). «لیکن ما از مردان نیستیم تا هلاک شویم بلکه از ایمان‌داران تا جان خود را دریابیم» (عبرانیان ۱۰: ۳۹). «زیرا که محض فیض نجات یافته‌ایم به وسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست» (افسیان ۲: ۸).

آیا واقعا ایمان می‌تواند ما را نجات دهد؟ نه، بلکه با فیض و بخشش خدا ولی به وسیله ایمان نجات می‌یابیم. ایمان فقط راهی است که فیض و بخشش خدا به وسیله آن به ما می‌رسد. مثل دستی است که دراز می‌شود و بخشش پر محبت او را دریافت می‌کند. «پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته است و برهان چیزهای نادیده» (عبرانیان ۱۱: ۱). و یماوت که یکی از مترجمین کتاب مقدس است این آیه را این طور ترجمه کرده: «پس ایمان عبارت است از اعتماد قطعی در مورد چیزهایی که امیدواریم و اطمینان به حقیقت چیزهایی که نمی‌بینیم». معنی کلمه ایمان، ترك کردن، تسلیم کردن و سپردن است. ایمان یعنی اطمینان قطعی. من

تاکنون به قطب شمال نرفته‌ام ولی ایمان دارم که قطب شمال وجود دارد اما از کجا می‌دانم؟ می‌دانم زیرا شخصی به من گفته است، در کتاب تاریخ درباره آن خوانده‌ام و در نقشه جغرافیا آن را دیده‌ام و به اشخاصی که کتاب‌ها را نوشته و نقشه‌ها را کشیده‌اند ایمان دارم، پس به وسیله ایمان قبول می‌کنم. کتاب مقدس می‌گوید: «ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا» (رومیان ۱۰: ۱۷). پس ما به آن چه خدا درباره نجات می‌فرماید ایمان می‌آوریم و آن را بی‌چون و چرا می‌پذیریم. مارتین لوتر، آیه ۲۷ باب ۱۱ عبرانیان را این طور ترجمه کرده است: «به آن نادیده طوری نگاه کرد مثل این که او را می‌بیند». ایمان يك وضع اسرارآمیز مخصوصی نیست که لازم باشد برای به دست آوردن آن در تلاش باشیم. عیسی فرمود که ما باید درست مثل بچه‌های کوچک باشیم و همان طور که بچه‌ها به والدین خود اعتماد دارند ما هم باید به خدا اعتماد داشته باشیم.

فرض کنیم که من با سرعت ۷۵ کیلومتر در جاده‌ای ماشین می‌رانم و به بالای تپه می‌روم، آیا فوراً ترمز می‌کنم و اتومبیل را نگه می‌دارم و پایین می‌آیم و بالای تپه می‌روم و به آن طرف نگاه می‌کنم تا ببینم جاده ادامه دارد یا نه؟ خیر، این کار را نمی‌کنم بلکه من به اداره راهنمایی و وزارت راه اعتماد دارم و با سرعت معمولی به رانندگی خود ادامه می‌دهم و مطمئن هستم که جاده ادامه دارد و بدون این که بتوانم آن را ببینم با ایمان آن را قبول می‌کنم. ایمان نجات بخش به مسیح هم همین طور است. ایمان همانند توبه شامل سه قسمت است: اولاً باید از آن چه خدا فرموده اطلاع و آگاهی داشته باشیم. در همین جاست که اهمیت مطالعه کتاب مقدس معلوم می‌شود. به همین دلیل است شما باید اطلاعاتی از کتاب مقدس درباره نجات داشته باشید، همین قدر بدانید که گناهکارید و مسیح در راه شما مرد کافی است. حتی اگر فقط باب ۳ آیه ۱۶ انجیل یوحنا را بخوانید و بدانید بس است. حتی با اطلاعی کمتر از این هم عده‌ای نجات یافته‌اند. چون این موضوع خیلی مهم است بنابراین شایسته است که درباره نجات هر چه بیشتر اطلاع پیدا کنید و منبع این اطلاع، کتاب مقدس است. بسیاری می‌گویند: من غالب قسمت‌های کتاب مقدس را نمی‌فهمم، مطالب زیادی در کتاب مقدس وجود دارد که نمی‌فهمم و مغز محدود من موضوعات نامحدود را هرگز درک نخواهد کرد پس آن را نمی‌خوانم! ولی این طرز فکر عاقلانه نیست. من تمام اسرار تلویزیون را نمی‌دانم ولی این عدم اطلاع مانع نمی‌شود که من از تلویزیون خود استفاده نکنم. این را با ایمان قبول می‌کنم.

باید دانست که خدا از ما چیز غیر ممکن نمی‌خواهد. او از شما انتظار ندارد که برای یافتن نجات داخل تاریکی شوید. ایمان به مسیح بر محکم‌ترین پایه جهان قرار دارد، یعنی کتاب مقدس. هر چند ممکن است همه را نفهمید اما چون قول خداست پس می‌توانید آن را به طور کلی قبول کنید. یکی از حملات شیطان بر بشر این است که نسبت به کلام خدا شك به وجود آورد! وقتی در دل شما نسبت به کلام خدا شك و اشکال پیدا شد، در خطر افتاده‌اید و باید بفهمید که گناهکارید. باید بدانید که مسیح برای گناهان شما مرد و دوباره زنده شد تا شما عادل شوید. اصالت و جوهر انجیل عبارت از مرگ و دفن و زنده شدن و صعود عیسی مسیح است. برای نجات باید اقلاً به این چیزها ایمان داشته و آنها را قبول کنید. ثانیاً ایمان شامل احساسات نیز می‌گردد. کتاب مقدس می‌گوید: «ترس خداوند، آغاز علم است» (امثال ۱: ۷). پولس رسول فرمود: «محببت مسیح ما را فرو گرفته است» (دوم قرنتیان ۵: ۱۴). علاقه و محبت و ترس همه جزو عواطف و احساسات هستند. احساسات را نمی‌توان از زندگی جدا کرد. هیچ عاقلی نمی‌گوید بیایید تمام احساسات را نابود کنیم. غیر ممکن است بتوانیم احساسات را از شخصیت انسان به کلی دور سازیم. تصور زندگی بدون وجود احساسات گرم و صمیمانه مشکل است. فرض کنیم خانواده‌ای داشتیم که تمام اعضای آن با وظیفه و انضباط خشک رفتار می‌کردند. مثلاً موقع ازدواج به زخم می‌گفتم، که هیچ گونه احساسی نسبت به او حس نمی‌کنم. به قول دکتر

سنگستر همین اصل را نمونه تجربیات مذهبی قرار دهید. غیر ممکن است که وقتی پیامبر خدا خبر مسرت‌انگیز بخشش مجانی و برکات بی‌حد الهی را می‌رساند، از مردم بخواهیم که هیچ‌گونه احساساتی از خود بروز ندهند زیرا قلب آنها به حرکت خواهد آمد.

در تجربیات مذهبی ممکن است احساسات متفاوت باشند. عده‌ای خود دار هستند و سایرین برعکس آن ولی در هر حال احساسات دارند. وقتی چرچیل سخنرانی‌های ماهرانه خود را در موقع جنگ برای مردم بریتانیا ایراد می‌کرد منطق به کار می‌برد ولی در عین حال طوری صحبت می‌کرد که شنوندگانش بتوانند حس کنند و مطلب را درک نمایند. من به خاطر دارم که يك روز در گلاسگو، سخنان او را گوش می‌دادم، او مرا تحت تأثیر قرار داد و این احساس را به وجود آورد که ایستاده‌ام و فریاد می‌زنم و پرچمی در دست خود به اهتزاز در می‌آورم! وقتی شما عاشق عیسی مسیح می‌شوید، احساسات شما هم به هیجان می‌آید. ثالثاً مهم‌تر از همه این که ایمان در اراده هم مؤثر است. برای مثال سه مرد كوچك وجود دارند که نام یکی «عقل» و دومی «احساسات» و سومی «اراده» است. عقل می‌گوید: انجیل منطقی است. احساسات به اراده فشار می‌آورد و می‌گوید: نسبت به مسیح احساس محبت می‌کنم یا از روز داوری می‌ترسم. در این موقع نفر وسط که اراده است داوری می‌کند. اراده نشسته و دستش را بر چانه گذارده و به فکر عمیقی فرو رفته و کوشش می‌کند تصمیم بگیرد. در واقع اراده تصمیم‌نهایی و پایدار را اتخاذ می‌نماید. امکان دارد که شخص از لحاظ عقلی و احساساتی عوض شود ولی هنوز کاملاً به مسیح ایمان نیاورده باشد. ایمان باید دارای پا و تحرک باشد یعنی عملی گردد. «ایمان بدون اعمال، باطل است» (یعقوب ۲: ۲۰). شنیده‌ام که مردی چند سال پیش يك چرخ دستی را از روی رود نیاگارا بر روی طنابی محکم عقب و جلو می‌برد. هزاران نفر با فریادهای خود او را تشویق می‌کردند. يك کیسه خاکروبه صد کیلویی را توی چرخ گذاشت و باز هم از روی طناب عقب و جلو می‌برد. سپس رو به جمعیت کرد و پرسید چند نفر قبول دارند که من می‌توانم مردی را در این چرخ قرار دهم؟ همه فریاد زدند «قبول داریم» شخصی در صف جلو بود و با هیجان زیاد ایمان خود را ابراز می‌کرد. آن مرد به این شخص اشاره کرد و گفت حالا نوبت شماست! ولی این شخص ناپدید شد زیرا واقعا ایمان نداشت! او می‌گفت که ایمان دارد و فکر می‌کرد که ایمان دارد ولی حاضر نبود که داخل چرخ دستی شود.

در مورد مسیح هم همین طور است. عده زیادی می‌گویند به او ایمان دارند و او را پیروی می‌کنند ولی حاضر نیستند داخل چرخ دستی شوند. در واقع آنها کاملاً تسلیم نشده و صد در صد خود را به مسیح نسپردند. عده زیادی می‌پرسند چقدر ایمان لازم است؟ عیسی فرمود خیلی کم یعنی فقط به اندازه «دانه خردل». دیگران می‌پرسند چه نوع ایمانی لازم است؟ موضوع این نیست که ایمان به خصوصی داشته باشیم چون در واقع فقط يك نوع ایمان وجود دارد. موضوع مهم عبارت از چیزی است که به آن ایمان داریم. چیزی که به آن ایمان داریم باید مسیح باشد نه ایمان به مراسم مذهبی، نه ایمان به قربانی‌ها، نه ایمان به اخلاق، نه ایمان به خود و نه ایمان به چیز دیگری غیر از مسیح! کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که ایمان به سه طریق خود را ظاهر می‌سازد. در عقاید، یعنی به آن چه ایمان دارید خود را ظاهر می‌سازد. در عبادت خود را ظاهر می‌سازد، یعنی در رابطه شما با خدا و مشارکت و دوستی با کلیسا. در اخلاق خود را ظاهر می‌سازد، یعنی در طرز زندگی و اخلاق که بعداً مورد مطالعه قرار خواهیم داد. کتاب مقدس هم چنین تعلیم می‌دهد که ایمان بعد از نجات تمام نمی‌شد بلکه ادامه پیدا می‌کند و رشد می‌نماید. ممکن است در اول ضعیف باشد ولی وقتی شروع به خواندن کتاب مقدس و دعا و رفتن به کلیسا کنید و تجربه‌هایی که در زندگی مسیحی خدا کاملاً وفادار است، ایمان شما قوی‌تر خواهد شد. بعد از این که توبه کردید و مسیح را به وسیله ایمان پذیرفتید باید به او اعتماد کنید که شما را حفظ نماید، تقویت دهد و کمک فرماید. به تدریج بهتر یاد خواهید

گرفت که چطور برای هر احتیاج هر موقعیت و هر تجربه‌ای به مسیح متکی باشید. یاد می‌گیرید که با پولس رسول بگویید: «با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می‌کند و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم به ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد» (غلاطیان ۲: ۲۰). وقتی به عیسای مسیح ایمان نجات‌بخش داشتید، يك قدم دیگر به سوی آشتی با خدا برداشته‌اید.

